

پنج مقالہ
آنکے کارنامے اور
فریدی نیشنل کونسل
دربارہ
ایران

www.KetabFarsi.com

پنج مقالہ

از کارل مارکس و

فریدریک انگلس

در بارہ
ایران

ترجمہ: ش. داور

نوشتہ: کارل مارکس و فریدریک انگلس

www.KetabFarsi.com

پنج مقاله از کارل مارکس و فردریک انگلس
ترجمه: ش. داور
چاپ اول: سازمان ابتکار، تهران ۱۳۵۸
چاپ دوم: انتشارات شعا، لندن ۱۳۶۱
حق چاپ محفوظ و مخصوص مترجم است.

فهرست

۴ یادداشت مترجم

۸ زندگینامه کارل مارکس

مقالات مارکس:

۱۲ جنگ ایران و انگلیس

۱۵ جنگ برعلیه ایران

۲۵ قرارداد ایران

۲۸ زندگینامه فردریک انگلس

۳۱ نظر انگلس درباره ارتش ایران (مترجم)

مقالات انگلس:

۳۲ ایران و چین

۳۹ افغانستان

۴۹ فهرست اسامی

۵۶ منابع

یادداشت مترجم

از اوائل قرن نوزدهم میلادی دو قدرت بزرگ استعماری آسیا، یعنی روسیه تزاری از شمال و امپراطوری انگلستان از جنوب، دیده طمع بخاک ایران دوخته و هریک در صدد بلعیدن قسمتی از آن بودند. زمانی این دو گرگ بر سر طعمه بجدال میپرداختند ولی بمحض اینکه ملل مظلوم میخواستند از تضاد آنها برای رهایی خود بهره برداری کنند، رقابت بطور موقت مسکوت میماند و اتحاد ناپایداری برای یغمای کشورهای آسیائی جای آنرا میگرفت. پیدایش قدرت امپراطوری فرانسه در زمان ناپلئون و مناقشات وی با دول انگلیس و روسیه تزاری موجب شده که در دل ملل خاورمیانه که از ستم جباران داخلی و یغماگران خارجی بستوه آمده بودند نور امیدی بدرخشد؛ غافل از اینکه خصوصیات سرمایه داری و بورژوازی در همه کشورها یکسان بوده و هدف غائی آنها جستجوی سود بیشتر و چپاول فزونتر است؛ فقط راه و روش باتوجه بسابقه تاریخی با هم فرق میکند. فرزندان روبسپیرها و دانتونها با ملل آفریقای شمالی همان معامله را کردند که فرزندان آریستوکراتها و لردهای انگلیسی با هندیان و چینیان. اگر گاهی هم رقابت هائی در داخل اروپا و در خارج از آن بین قدرت های سه گانه روس و انگلیس و فرانسه پیش میآمد در واقع جدال گرگها بر سر طعمه بود که هریک سهم بیشتری میخواست.

در همین زمان که این قدرت های آزمند میخواستند جهان آباد و قاره های

.....

مقاله از مارگس و انگلس درباره ایران

.....

زرخیز آسیا و آفریقا را بزیر مهمیز خود کشیده در بین خویش تقسیم گنند در میان ملل آنها آزادگانی بودند که فریاد ملت‌ها را که زیر چکماشغالگران و دژخیمان به ناله تبدیل میشد، علیرغم بعد مسافت و نبود وسایل ارتباطی سریع، می‌شنیدند و با بیان و قلم خویش ریاکاری و دروغ‌سازی نمایندگان طبقه حاکم را بر ملا کرده آنها را رسوا مینمودند. در میان آنها بزرگ مردی چون کارل مارکس بود که هنوز صیت شهرتش جهانگیر نشده بود ولی آراء و عقاید وی از نیمه قرن نوزدهم جهان سرمایه‌داری را بلرزه درآورد. مارکس علاوه بر یک ایده‌ئولوگ بزرگ و منتقد اقتصادی بی‌همتا، یک روزنامه‌نگار چیره‌دست حرفه‌ای بود و در مواقع فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی خود را از روزنامه‌نگاری شروع کرد و بعد از تبعید شدن از آلمان و فرانسه و قتیکه برای همیشه در انگلستان مستقر شد پیشه نخستین خود را باز از سر گرفت و با نوشتن مقالاتی در روزنامه نیویورک دیلی تریبون دسته‌هایی را که دول انگلیس و فرانسه و روس بر علیه ملل آسیائی و آفریقائی و آمریکای لاتین می‌چیدند تجزیه و تحلیل کرده و آنها را رسوا مینمود. در میان گرانیها آثار وی مقالاتی است که درباره چین و هند و ایران و کشورهای عربی زبان نوشته شده است. از آنجائیکه نوشته‌های وی امروزه سند بزرگ تاریخی است، چند مقاله از وی را که درباره دفاع از منافع ملت ایران در قبال روسیه تزاری، که با تحمیل قراردادهای گلستان و ترکمانچای قسمتی از خاک ایران را تصاحب کرد و دولت انگلیس که علاوه بر تصرف بعضی از جزایر فارس در جریان محاصره هرات دولت ایران را تحت فشار قرار داد و بعدها بنام مدافع شرکت نفت انگلیس اراده خود را بدولت و ملت ایران تحمیل کرد، نگاشته شده ترجمه می‌کنیم تا معلوم شود که مارکس نه تنها حوادث اروپا را از نزدیک مطالعه میکرد بلکه با وسعت نظر کامل جریانات آسیائی را نیز با دقت دنبال مینمود و بانگ اعتراض بر علیه دول استعماری بلند میکرد.

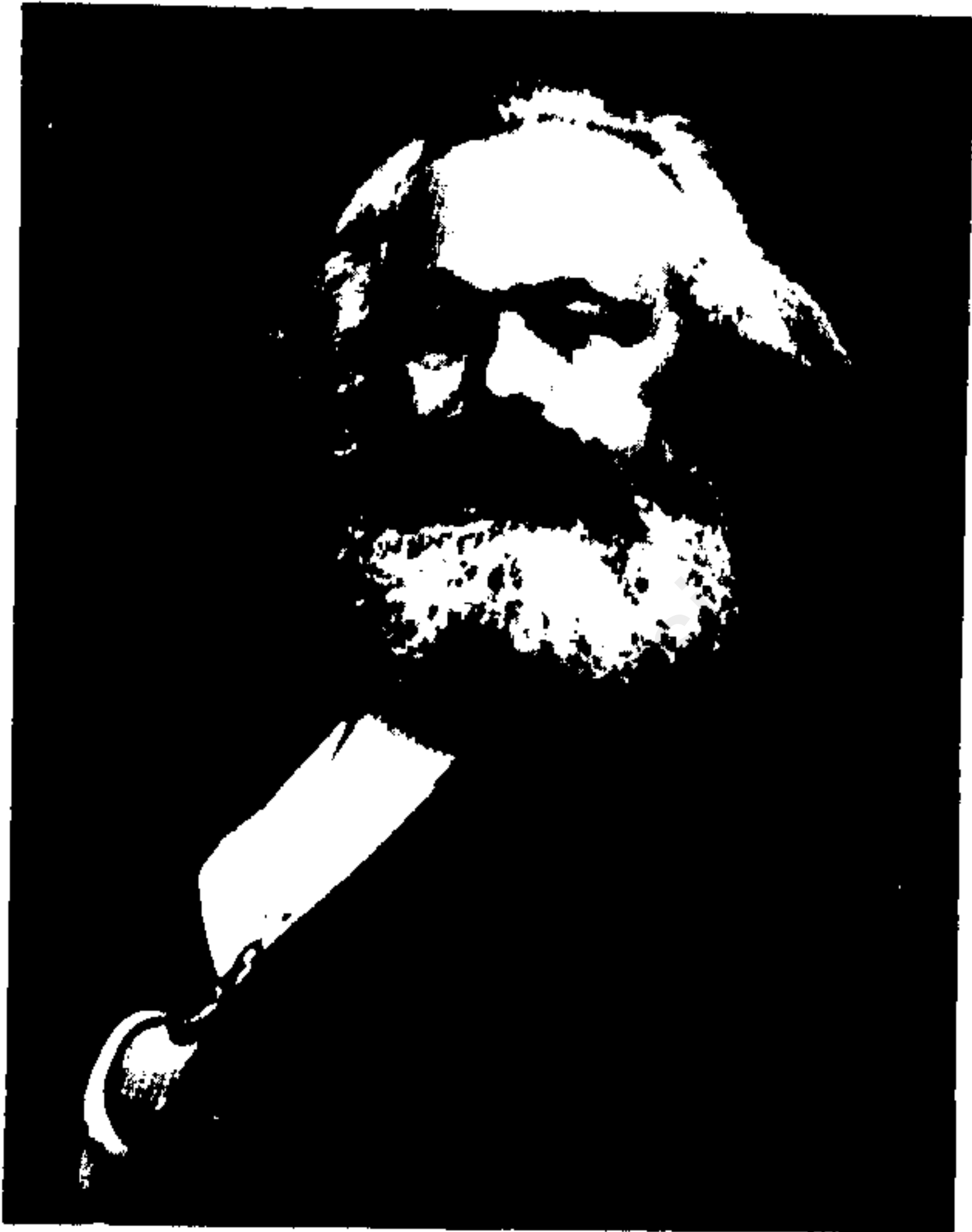
در سال ۱۸۵۵ بین صدراعظم ایران و وزیر مختار سفارت انگلیس در تهران بر سر منشی سفارت که تبعه ایران بود سوء تفاهاتی پدید آمد و بدنبال آن دولت ایران تصمیم گرفت بشهر هرات که چهار راه تقاطع طرق تجاری آسیا بود لشکر کشد در این ماجرا مقامات روسیه تزاری که در دولت وقت ایران نفوذ داشتند سعی میکردند

مقاله از مارکس و انگلس درباره ایران

که ایرانیان را بدینکار برانگیزند. از طرف دیگر امپراطوری انگلستان که نمیخواست
نهود دولت روسیه تزاری تا دروازه‌های هند گسترده شود افغان‌ها را تحریص میکرد
که از شاه ایران فرمان نبرده خود دولت مستقلی پدید آورند البته در این
"خبراندیشی" هدف اساسی حفظ منافع امپراطوری انگلستان بود نه دفاع از حقوق
ملت‌ها.

در سال ۱۸۵۶ شهر هرات بدست سپاهیان ایران گشوده شد. دولت انگلستان
تصمیم گرفت که مستقیماً "وارد معرکه شده و ایران و افغانستان را یک جا به تصرف
درآورد. باین نیت در اول نوامبر سال ۱۸۵۶ انگلستان بایران اعلان جنگ داد و
ارمن انگلستان بهرات اعزام شد و در همان زمان نیز که کشتیهای انگلیسی وارد
آبهای ایران شد سربازان آنها در بوشهر پیاده شدند لیکن بواسطه شورش هندوستان
در سالهای ۱۸۵۹ - ۱۸۵۷ انگلیسی‌ها با شتاب قرارداد صلح با ایران را در پاریس
امضاء کردند (۱۸۵۷). بدین ترتیب ایران از ادعاهای خود درباره هرات دست
برداشت و این شهر از سال ۱۸۶۳ بامیرنشین افغانستان پیوست. مارکس مقاله‌زیر
را درباره حوادث فوق در ۳۰ اکتبر ۱۸۵۶ نوشت و هیأت تحریریه روزنامه نیویورک
دینی تریبون" با دو ماه تأخیر در ۷ ژانویه ۱۸۵۷ در شماره ۴۹۰۴ روزنامه مزبور
منتشر ساخت و حوادث دو ماهه بعد را خود بدان افزود.

در متن ترجمه مطالبی که بین دوا برو قرار دارد توضیح مترجم است



Karl Marx

کارل مارکس

کارل مارکس (۱۸۱۸ - ۱۸۸۳) کاشف تئوری ارزش افزوده، واضع جامعه‌شناسی معرفت و جامعه‌شناسی طبقات، بنیاد گذار فلسفه مادی‌گرائی استدلالی و مادی‌گرائی تاریخی، منقد بزرگ اقتصاد سیاسی، بیانگر مرام اشتراکی و بالاخره رهبر و معلم زحمتکشان، بویژه کارگران صنعتی است. وی در سال ۱۸۱۸ در یک خانواده متوسط یهودی آلمانی در شهر تریر بدنیا آمد. در سال ۱۸۳۵ تعلیمات متوسطه را در زادگاه خود بپایان رسانید و برای ادامه تحصیل نخست به بن و سپس به برلین رفت. در ۲۳ سالگی از رساله دکترای فلسفه خود تحت عنوان "تفاوت ماهیت فلسفه در آثار دموکریت و اپیکور" دفاع کرد (۱۸۴۱).

در این‌ایام آراء هگل در محافل روشنفکران آلمان نفوذ چشمگیری داشت؛ وعده‌ای از ترقی خواهان به جنبه‌های مترقی فلسفه هگل گرویده بودند. مارکس، بعنوان دکتر در فلسفه، نمیتوانست به جریانات فکری زمان و فضای زیست خود بی تفاوت باشد بدینجهت متأثر از اندیشه‌های هگل به جناح "چپ‌رو" پیروان جوان هگل پیوست.

با وجود این که فلسفه هگل بر بنیاد ایدئالیستی استوار بوده کلاً "جنبه محافظه کارانه" داشت ولی مارکس با استفاده از قالب‌ها و الگوهای استدلالی هگلی توانست از آن نتایج مادی و مرفقی استخراج کند. یا بمعنی دیگر مارکس فلسفه هگل را از آسمان لاهوتی بزمین مادی کشید و بدان هستی زمینی استوار برگشت، بینش و خیزش زمینیان بخشید.

در سال ۱۸۴۲ مارکس به عضویت هیأت تحریریه "روزنامه راین" در آمد و در
.....
۸ مقاله از مارکس و انگلس درباره ایران
.....

اندک مدتی این روزنامه را به ارگان دموکراسی انقلابی تبدیل کرد. در جریان مبارزات عملی و پژوهش های نظری مارکس فلسفه هگل را بخاطر گرایش های سازشکارانه و استنتاج های سیاسی ارتجاعی بکنار گذاشت.

در جریان مبارزه با پیروان جوان هگل مارکس به فلسفه مادی گرائی (ماتریالیسم) رو آورد. اطلاعات مارکس درباره قوانین تحول اجتماعی و توسعه واقعی اقتصادی و نیز فلسفه فویرباخ در دگرگونی اندیشهای وی نقش تعیین کننده ای ایفا کرد. در اثر تحول فکری بتدریج مارکس جهان بینی طبقاتی خود را از دست داد و به جهان بینی نوئی گروید و در نتیجه از مکتب دموکراسی انقلابی به انقلاب کارگران صنعتی (پرولتاریا) ارتقاء انقلابی یافت (۱۸۴۴). چنین انقلاب ذهنی مارکس نتیجه مستقیم شورای انقلابی کارگران سلیزی در آلمان (شرقی کنونی) بود. پیرو شرکت در مبارزات کارگری آلمان و دفاع از منافع کارگران مارکس، بعنوان سردبیر "روزنامه این" به فرانسه تبعید و خود روزنامه توقیف شد. در پاریس با همکاری عدای از رادیکال ها، از آن جمله فردریک انگلس، مارکس "سالنامه آلمانی - فرانسوی" را در سال ۱۸۴۴ انتشار داد. در همین سال دواثر دیگر از وی تحت عناوین "نقد فلسفه راست هگل" و "مساله یهود" منتشر شد. در مقاله اخیر بود که برای بار نخست مارکس نقش تاریخی کارگران صنعتی را بیان کرده گریز ناپذیری انقلاب کارگری در جهان را پیش بینی کرد و بعنوان وسیله اجرای چنین انقلابی پیوند جنبش طبقه کارگر را با پیش علمی مادیگری تاریخی و استدلالی ضروری شمرد. در جریان تهیه و تدوین "سالنامه آلمانی - فرانسوی" بود که مارکس و انگلس در پاریس با هم آشنا شدند و این آشنائی بتدریج بدوستی خلل ناپذیر و اندیشمند بی همتای جهان انجامید. این دو پیاری همدیگر جهان بینی نوئی را پایمیزی کرده برپایی "جهان نوئی" را بدست "انسان نو" نوید دادند.

نتایج پژوهش های علمی و تئوری های جدید در آثار زیر متبلور شدند:

۱ - دستخط اقتصادی فلسفی ۱۸۴۴

۲ - خانواده مقدس ۱۸۴۵

۳ - ایده تئولوژی آلمانی ۴۶ - ۱۸۴۵ (با همکاری انگلس)

.....

..... مقاله از مارکس و انگلس درباره ایران

.....

در سال ۱۸۴۷ مارکس به بلژیک رفت و در آنجا به گروه زیرزمینی موسوم به "اتحاد کمونیست" پیوست و در دومین کنگره آن فعالانه شرکت کرد. بنا بر درخواست کنگره مارکس و انگلس مأموریت یافتند که مرامنامه "اتحاد کمونیست" را بنویسند. نتیجه همکاری، هم‌اندیشی و همفکری این دو دوست مبارز "بیانیه حزب کمونیست" (۱۸۴۸) بود که در جهان تحت عنوان "مانیفست حزب کمونیست" شهرت یافت. این کتابچه که چکیده بینش فلسفی، عقیدتی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مکتب جدید "سوسیالیسم علمی" را بزبان شیوا و در عین حال برآنی ارائه میداد باندک مدتی جزو آثار "ضاله" درآمد و در اروپا خوانندگان و مترجمان آن تحت انواع تزییقات فرار گرفتند.

در جریان شعله‌ور شدن انقلاب ۴۹-۱۸۴۸ آلمان، مارکس بوطن خویش بازگشت و در خط اول مبارزه سیاسی قرار گرفت. او بار دیگر "روزنامه‌های نو" را بعنوان سلاح نبرد بکار گرفت و در راه دفاع از منافع طبقه کارگر آن را بزبان برآن زحمتکشان آلمان تبدیل کرد. بعد از ناکامی انقلاب ارتجاع "روزنامه‌های نو" را بیدرنگ توقیف کرده سردبیر آن را از آلمان تبعید کرد (۱۸۴۹). مارکس ناچار برای همیشه در انگلستان مستقر شد و بکارهای سیاسی، علمی و ایده‌آولوژیک خود ادامه داد.

تجربه انقلاب بورژوائی اروپا در سال‌های ۴۹-۱۸۴۸ اهمیت شایانی در تدوین تئوری انقلاب سوسیالیستی، مبارزه طبقاتی و دیکتاتوری کارگران صنعتی داشت. در کتاب "مبارزه طبقاتی در فرانسه" (۱۸۵۰) با پیش کشیدن لزوم اتحاد کارگران و دهقانان برای واژگون کردن نظام سرمایه‌داری خط مشی برپائی جامعه سوسیالیستی را مشخص نمود. در کتاب "هیجدهم برومر لوئی بناپارت" (۱۸۵۲) تاکتیک‌های مبارزاتی زحمتکشان را معین کرد.

بررسی نتایج حاصل از ناکامی نخستین دولت کارگری جهان، یعنی کمون پاریس (۱۸۷۱)، که طی آن نخستین پرچم سرخ کارگران بر فراز سنگرهای شهر پاریس باهتزاز

درآمد، مارکس تکلیف حکومت دیکتاتوری کارگری را، بقصد پاسداری از دست‌آوردهای انقلاب در مرحله‌گذر به سوسیالیسم کشف کرد. در کتاب "نقد برنامه‌گوتا" (۱۸۷۵) مارکس نظریه کمونیسم علمی (در مقایسه با کمونیسم تخیلی) را بی‌ترس و بی‌سبب داد. اقتصاد سیاسی همیت در کانون اندیشه مارکس قرار داشت؛ به همین مناسبت بیشترین بخش زندگانی خلاق خود را بنویشتن اثر داهیانیه و عظیم خود بنام "سرمایه" اختصاص داد. جلد اول سرمایه در سال ۱۸۶۷ انتشار یافت ولی کاریگیری و تسرت و تنگدستی مداوم و مبارزه بی‌امان بخاطر زحمتکشان زندگی پربار مارکس را کوتاه کرد و دیگر نتوانست چاپ جلد دوم "سرمایه" را به بیید. وی در سال ۱۸۸۳ در لندن درگذشت و کار رهبری مبارزه طبعه کارگر و انتشار آثار مربوط به ایده‌شولوزی این طبقه، از آن جمله چاپ جلد دوم (۱۸۸۵) و جلد سوم (۱۸۹۴) "سرمایه" را به هم‌رزم، هم‌اندیش و هم‌دل خود فردریک انگلس واگذار کرد.

.....

.....

نظر کارل مارکس درباره جنگ های ایران و انگلیس

اعلان جنگ انگلستان، یا در واقع شرکت هند شرقی، بایران در حقیقت تکرار ضربات غدارانه و گستاخانه دیپلماتی انگلستان در آسیاست که در اثر آن انگلستان مالکیت خود را بر این قاره گسترانیده است. بمحض اینکه شرکت هند شرقی چشم طمع بیک دولت مستقل و مختار و یا بیک منطقه ای که دارای منافع سیاسی و تجاری و یا صاحب منافع زر و زیور بوده باشد، بدو زد قربانی متهم به تجاوز فلان و بهمان قرارداد خیالی، یا واقعی و یا تعدی از یک قول و قرار وهمی یا توهین غیر قابل جبران میشود و بدنبال آن جنگ اعلام میگردد، و یک بار دیگر ابدیت پلیدی و جاوید بودن داستان گرگ و میش تاریخ ملی انگلستان را با خون رنگین میسازد.

از سالیان دراز انگلستان در خلیج فارس موقعیتی برای خود دست و پا کرده حتی جزیره خارک را واقع در آبهای شمالی تصاحب نموده بود. سرجان ملکم معروف که چندین بار سفیر انگلستان در ایران بوده پیوسته اهمیت این جزیره را یادآوری کرده اذعان داشت که ارزش خارک همتراز با بنادر بوشهر، بندر ریگ، بصره، گیرین باربریا و الکاتیف که در نزدیکی های آن قرار دارند میتواند باشد. در نتیجه هم اکنون انگلستان در آن واحد جزیره را در اختیار دارد و هم بندر بوشهر را. سرجان ملکم جزیره خارک را بمثابه مرکز تجاری ترکیه، عربستان و ایران میپنداشت. آب و هوای آن بسیار مساعد و تمام مواهب را برای رشد و پیشرفت دارا میباشد.

سی و پنج سال پیش سفیر انگلستان نظرات خود را به لرد مینتو که در آن موقع حکمران کل (هند) بوده تقدیم کرد و هر دو در صدد تحقق این طرح برآمدند. در همان زمانیکه سر جان بفرماندهی گروه اعزامی برای تصرف جزیره منصوب شد و میبایستی حرکت میکرد فرمان یافت که به کلکته برگردد و بجای وی سر هارت فورد جونز جهت مأموریت سیاسی بایران فرستاده شد. طی نخستین محاصره هرات بوسیله ایرانیان در سالهای ۱۸۲۸ - ۱۸۳۷ انگلستان بیپناه واهی دفاع از افغانها، در حالیکه با خود آنها دشمن خونی بود، خارک را بتصرف درآورد. ولی بواسطه نامناسب بودن اوضاع و دخالت روسیه مجبور شد که طعمه را رها کند. اقدام دولت ایران بر علیه هرات که با موفقیت توأم بود بار دیگر بیپناه بدست انگلستان داد تا شاه ایران را متهم بعهد شکنی کرده و بعنوان نخستین گام محاصره خارک را بتصرف درآورد.

بدینسان، انگلستان مدت نیم قرن پیوسته سعی داشت نفوذ خود را در کابینه شاهان ایران استقرار بخشد ولی بندرت با موفقیت مواجه شده بود. شاهان ایران که خود را در مقابل دشمنان چون دایه های مهربانتر از مادر نابرابر میدیدند ناچار در مقابل فشار نابکاران تسلیم میشدند. ایرانیان از رفتار انگلیسی ها در هندپند گرفته بودند و حتماً " نصیحتی را که در سال ۱۸۵۵ به فتحعلیشاه داده شده بود بخاطر داشتند: " باید از نصایح یک ملت تاجر آزمند که در هندوستان زندگی مردم و تاج شاهان را بحراج گذاشته است پرهیز کرد. " کلوخ انداز را پاداش سنگ است. در تهران پایتخت ایران نفوذ انگلستان بسیار ضعیف است زیرا علاوه بر دسیسه های روس ها فرانسه نیز جایگاه مهمی دارد و در میان این سه نابکار، انگلستان از آنهایی است که ایران باید بیش از همه از آن بیمناک باشد. در حال حاضر، از جانب ایران سفیری رهسپار پاریس است شاید بدانجا نیز رسیده باشد، و احتمال زیادی دارد که موضوع حوادث مربوط بایران در آنجا مورد گفتگوی سیاسی قرار گیرد. در واقع، فرانسه با دیده بی تفاوتی بتصرف جزیره ای در خلیج فارس نمی نگرد. موضوع از اینجهت حادتر است که فرانسه بعضی از ادعاهای را زنده میکند بدینسان که خارک دوبار بوسیله شاهان ایرانی در اختیار فرانسه گذاشته شده

بود: نخست در سال ۱۷۰۸ در زمان لوئی چهاردهم، دیگر بار در سال ۱۸۰۸ در دست است که اینکار بطور مشروط بوده است ولی این امر کافی است که بدست مقلد امپراطوران فرانسه (لوئی بناپارت، مترجم) که بقدر کافی ضد انگلیسی است بهانه دهد.

در طی پاسخ اخیری که تایمزلندن به ژورنال ددبا داده است بنام دولت انگلستان حل و فصل مسائل اروپائی را بعهده فرانسه گذاشته تا بتواند مسائل مربوط به آسیا و آمریکای لاتین را بی چون و چرا بانگلستان اختصاص دهد بطوریکه هیچکدام از قدرت‌های اروپائی نباید در آن دخالت کنند. جای تردید است که لوئی بناپارت این نوع تقسیم جهان را به پذیرد. بهر حال در مناقشات اخیر ایران و انگلیس سیاست فرانسه، در تهران، از تهدل اعمال انگلستان را تأیید نکرد. و با توجه به لحن مطبوعات فرانسه و این که ادعاهای فرانسویان را در مورد خارک احیا میکنند بیشتر چنین پیدا است که انگلستان درخواهد یافت که حمله بایران و تکه پاره کردن آن کار ساده‌ای نیست.

این مقاله در ۳۰ اکتبر ۱۸۵۶ بوسیله کارل مارکس نوشته شده و در هفتم ژانویه ۱۸۵۷ در شماره ۴۹۰۴ روزنامه "نیویورک دیلی تریبون" بچاپ رسیده است.

جنگ بر علیه ایران

برای درک علل سیاسی و هدف جنگی که اخیراً " انگلستان بر علیه ایران آغاز کرده و بنا به اخبار رسیده اخیراً " شدت بیشتری هم یافته است لازم است نگاهی به گذشته بکنیم تا معلوم شود چرا دولت انگلستان میخواهد شاه ایران را بزانو درآورد. در سال ۱۵۰۲ سلسله ایرانی (صفوی) توسط اسماعیل بوجود آمد. وی خود را وارث شاهان ایرانی تلقی میکرد. این سلسله بعدت دو قرن یک دولت مقتدر، توانا و شایستهای را بنیاد گذاشت. در سال ۱۷۲۵ ایرانیان شکست فاحشی از یاغیان افغانی که در ایالات شرقی میزیستند بخوردند. آنان به بخش غربی ایران حمله بردند و دو امیر افغانی توانستند بعدت چند سالی خود را براریکه شاهی ایران نگه دارند. پس از اندک مدتی افغانها توسط نادر که در آغاز فرماندهی کل قوا را بعهدده داشت از کشور بیرون رانده شدند. وقتی که نادر تاج سلطنت را تصاحب کرد افغانهای یاغی را سرکوب کرده لشکرکشی معروف خود را بهند راه انداخت. بدینسان او بهاز هم پاشیدن سلطنت متزلزل امپراطوری مغول در هند یاری رساند و این امر موجب شد که راه نفوذ انگلیسیان برهند هموار گشته سپس سلطه آنان بر این کشور برقرار شود. در سال ۱۷۴۷، بدنبال هرج و مرج ناشی از مرگ نادر در ایران، احمد دورانی در افغانستان حکومت مستقلی مرکب از ایالات امیرنشین هرات، کابل، قندهار، پشاور و سرزمینهایی که بعدها بوسیله سیخها تصاحب شد، بوجود آورد. این پادشاهی که فقط بظاهریک پارچگی داشت پس از مرگ مؤسس آن فرو ریخت و سرزمینهای

تشکیل دهنده آن از هم جدا شدند. عشایر خودسرا افغان که در اثر خصومت‌های دائمی و خودرایی رؤسای آن‌ها تجزیه شده بودند فقط بطور اتفاقی، در اثر تهدیدهای ایران، استثنائاً " با هم متحد می‌شدند. مخاصمت سیاسی افغانستان و ایران ناشی از اختلافات ایلی است که سابقه تاریخی دارد. اختلافات مرزی و ادعاهای و نیز اختلافات مذهبی پیوسته باین مخاصمت دامن می‌زند. باید دانست که افغان‌ها پیرو تسنن هستند در صورتی که ایران دژ شیعه، مبتنی بر امامت ارشی محسوب می‌شود. برغم این مخاصمت شدید و همه‌جانبه بین ایران و افغانستان یک نکته مشترک وجود داشته است و آن عبارت از مخالفت با روس‌ها است. در زمان پطر کبیر برای بار نخست روسیه بایران حمله کرد ولی نتایج چشمگیری بدست نیاورد. الکساندر اول خوش اقبالتر بود زیرا که در پی قرارداد گلستان ایران مالکیت ۱۲ ایالت خود را که اکثراً " در جنوب قفقاز قرار داشتند از دست داد. بدنبال جنگ‌های ۱۸۲۷-۱۸۲۶ که منجر به عقد قرارداد ترکمانچای شد نیکلا نواحی دیگر ایران را بتصرف درآورده این کشور را از حق کشتی‌رانی در سواحل متعلق بخود، واقع در ساحل بحر خزر، محروم کرد. خاطره تجاوزات گذشته، محدودیت‌های کنونی که ایران از آن‌ها رنج می‌برد، بیمناسکی از تجاوزات دیگر و نیز تحریکات رقابت آمیز ایران را بر آن داشت است که مخالف سرسخت روس‌ها باشد. از سوی دیگر هر چند که افغان‌ها مستقیماً با روس‌ها اختلافی نداشتند لیکن برحسب عادت روسیه را دشمن ابدی مذهبی خود پنداشته بمثابه غولی میانگارند که آماده بلعیدن آسیاست. ایرانیان و افغان‌ها که روس‌ها را دشمن دیرین خود تصور می‌کنند باین نتیجه رسیده‌اند که انگلستان (در این ماجرا) هم پیمان طبیعی آن‌هاست. بهمین مناسبت برای این که انگلستان بتواند برتری خود را نگه‌دارد مجبور بود که نقش میانجیگر خیرخواه را بین ایران و افغانستان ایفا کند و خود را مخالف مصمم تجاوزات روسیه بنمایاند. از یک سو انگلستان تظاهر بدوستی میکند و از سوی دیگر در (برابرخواست‌های یک جانبه آن‌ها) مصممانه پایداری میکند. بیش از این هم نیازی نبود.

باتمام این احوال نمیتوان گفت که انگلستان از مزایای چنین موقعیتی بنحو احسن بهره‌برداری کرده‌است. در سال ۱۸۳۴ بهنگامی که فرار بود ولیعهد (ایران)



نبرد خوشاب، ۵ فوریه ۱۸۵۷



گلوله‌باران خرمشهر، مارس ۱۸۵۷

جنگ ۱۸۵۶-۷ انگلیس و ایران - هر دو تصویر نقل از کتاب "پگانگلیسی در میان ایرانیان" نوشته دنیس رایت

انتخاب شود انگلیسیان نظرات روس ها را پذیرفته موافقت خود را در مورد شاهزاده پیشنهادی روس ها اعلام کردند و سال بعد بازر و زور افسران انگلیسی این شاهزاده را کمک کردند تا بتواند بر قباای خود فائق آید . سفرای انگلستان ماموریت یافتند که دولت ایران را از درگیری با افغان ها و نیز تضييع منابع بر حذر دارند . لیکن موقعی که سفرای انگلیس خواستار قدرت برای پیشگیری از چنین جنگی شدند وزیر آن ها مادمای از قرارداد مربوط بسال ۱۸۱۴ را یادآوری کرد که بر طبق آن دولت انگلستان حق ندارد در اختلافات ایران و افغانستان میانجیگری کند مگر این که دولت ایران خواستار آن باشد . بنا بعقیده نمایندگان انگلستان در هند روس ها بجنگا خیر دامن زد مانند . آنان میخواهند از پیشروی ایرانیان بطرف مشرق بهره برداری کنند تا روزی بتوانند از همین راه لشکریان خود را بسوی هند روانه گردانند . این مسائل ظاهرا " هیچ اثری روی لرد پالمستون نگذاشته است . وی در آن موقع وزیر امور خارجه بود . در سپتامبر ۱۸۳۷ لشکریان ایران به افغانستان حمله بردند . بعد از چند پیروزی کوچک ایرانیان بدروازه شهر هرات رسیدند و در مقابل آن اردو زده تحت نظر مستقیم کنت سیمونیچ ، سفیر روسیه در دربار ایران ، شهر را محاصره کردند . در طی عملیات جنگی ، مک نیل سفیر انگلستان ، در اثر دستورات ضدونقیض (مقامات متبوع خود) سردرگم شد . از یک سو لرد پالمستون (وزیر امور خارجه انگلستان) دستور میداد که " از بحث درباره رابطه ایران با هرات خودداری کند ، " زیرا که این مساله بهیچ وجه به انگلستان مربوط نیست . از سوی دیگر لرد اولکند فرماندار کل هند میخواست که شاه ایران را وادارد که عملیات جنگی را متوقف کند . در آغاز جنگ م . الیس افسران انگلیسی را که در ارتش ایران خدمت میکردند احضار کرد لیکن پالمستون دوباره آنان را بخدمت بازگرداند . فرماندار کل هند ، بار دیگر به مک نیل دستور داد که افسران انگلیسی ارتش ایران را ترک گویند ولی مجددا " پالمستون این تصمیم را نقض کرد . در ۸ مارس ۱۸۳۸ مک نیل به اردوی ایرانیان رفت و بنام انگلستان نه ، بلکه بنام هندوستان پیشنهاد میانجیگری کرد . پس از گذشت نه ماه از محاصره شهر هرات ، در اواخر ماه مه ۱۸۳۸ پالمستون پیام تهدید آمیزی بدربار ایران فرستاد و

طی آن برای نخستین بار مسألهٔ هرات را بهانه قدرت نغاشی قراردادده برای اولین دفعه شدیداً به "بندوبست ایران با روسیه" اعتراض کرد. همزمان با این اقدام حکومت هند به ناوگان خود دستور داد که بسوی آب‌های خلیج فارس روانه شوند و جزیره خارک را بتصرف درآورند - این همان جزیره‌ای است که اخیراً بار دیگر بوسیله انگلیس‌ها اشغال شده است. در همین اواخر بود که فرستاده انگلستان تهران را بقصد ارض روم ترک کرد و سفیر ایران را بانگلستان راه ندادند. در خلال این مدت، برغم محاصره طولانی، حملات ایرانیان به شهر هرات دفع شد و در ۱۵ اوت ۱۹۳۸ شاه ایران مجبور شد از محاصره دست بردارد و با شتاب ارتش خود را از افغانستان بیرون ببرد. بنابراین گمان میرفت که عملیات نظامی انگلستان نیز پایان پذیرد ولی بر خلاف تصور مسائل جنبه خارق‌العاده‌ای پیدا کردند. ظاهراً چنین بنظر میرسید که ایرانیان بنا به تحریک روس‌ها به هرات لشکر کشیده‌اند و روس‌ها میخواهند از این فرصت استفاده کرده بخشی از افغانستان را بتصرف خود درآورند. انگلیسی‌ها به بیرون راندن ارتش ایران قناعت نکرده خود شخصاً به تصرف سر تا سر افغانستان اقدام کردند. از همینجاست که جنگ معروف انگلستان با افغانستان آغاز شد نتیجه نهائی این جنگ برای انگلستان مصیبت بار بود. مسئولیت اصلی چنین شکستی هنوز هم بصورت معمائی درآمده است.

جنگ کنونی انگلستان بر علیه ایران ناشی از حوادثی است که شباهت زیادی به جنگ پیشین (ایرانیان) با افغانستان دارد. بدین معنا که ایرانیان به هرات حمله کرده‌اند بار آن را بتصرف درآوردند لیکن تاکنون انگلستان چنان عکس‌العملی از خود نشان داده است که گوئی هم پیمان و مدافع دوست محمد خان است در صورتی که (چندی پیش) انگلیسی‌ها در صدد برآمدند که وی را از سلطنت برکنار کنند ولی در این کار ناکام شدند. . . . حالا باقی میماند که به بینیم آیا این جنگ نیز، همانند جنگ گذشته، نتایج خارق‌العاده و غیر منتظره‌ای ببار می‌آورد.

کارل مارکس این مقاله را در ۲۷ ژانویه ۱۸۵۷ نوشت. روزنامه نیویورک دیلی

تریبون آن را در شماره ۴۹۳۷ مورخ ۱۴ فوریه ۱۸۵۷ منتشر کرد.

.....

..... مقاله از مارکس و انگلس درباره ایران

.....

.....

قرارداد ایران

اخیراً "مجلس نمایندگان انگلستان از پالمستون (نخست وزیر وقت) سئوالی درباره جنگ بر علیه ایران بعمل آورد؛ وی با لحن نیشداری چنین پاسخ داد: "بمحض این که قرارداد صلح با مضای قطعی برسد مجلس میتواند نظرش را درباره جنگ اعلام دارد." قرارداد صلح که در چهارم مارس ۱۸۵۷ در پاریس پاراف شده و در ۲ مه ۱۸۵۷ در بغداد با مضای قطعی رسیده حالا در برابر مجلس قرارداد دارد. این قرارداد شامل چهارده ماده است که ۸ ماده آن مطو از عباراتی است که معمولاً "در عقد قراردادها بکار گرفته میشوند. ماده پنج حاکی است: بعد از سه ماه، همزمان با مبادله اسناد قرارداد صلح، سپاهیان ایران باید شهر هرات و اراضی مربوط بدان را ترک بگویند. ماده چهاردهم مبین آن است که بمحض تحقق مطالب مندرج در ماده پنج "دولت انگلستان متعهد میشود که قوای اعزامی خود را از بنادر، اماکن، و جزایر متعلق بایران بیرون ببرد."

بجاست یادآوری شود که در جریان کنفرانس اسانبول، حتی پیش از اشغال سوسهر، فرخ خان، سفیر ایران، مساله بخلیه هرات از سپاهیان ایران را به لرد اسرافورد رد کلیف پیشنهاد کرده بود. از این تأخیر تنها امتیازی که انگلستان میتواند بدست آورد این است که در بدترین فصل، سپاهیان انگلیسی حشره خیزترین منطقه پادشاهی ایران را ترک میگویند. صدمات وحشتناکی که از آفتاب، باطلاق

و دریا در ماه‌های تابستان ناشی می‌شود حتی بومیان بوشهر و محمره را نیز ناراحت میکند و این امر بوسیله نویسندگان قدیم و جدید یادآوری شده است. احتیاجی نیست باین یادآوری‌ها اشاره شود، آقای هنری رولینسون که قاضی خیلی شایسته و در عین حال طرفدار پالمستون نیز است چند هفته پیش آشکارا اعلام کرد که سپاهیان هندی - انگلیسی در برابر زیان‌های غیرقابل تحمل ناشی از آب و هوا امنیت ندارند.

برای نجات سپاهیان، روزنامه‌تایمز لندن، برغم قرارداد صلح، پیشنهاد کرد که لازم است سپاهیان تا شیراز پیش بروند. خودکشی یکی از فرماندهان نیروی دریایی و نیز یکی از ژنرال‌های انگلیسی که فرماندهی سپاهیان اعزامی را بعهدہ داشتند در واقع ناشی از نگرانی آنان از سلامت سپاهیان بوده است. بر طبق دستور دولت آنان حق نداشتند سپاهیان خود را فراتر از محمره پیش ببرند. بدینسان انتظار می‌رود که مصیبت کریمه یک بار دیگر، در مقیاس کوچکتری تکرار شود. وقوع چنین مصیبتی نه بنا بر ضرورت جنگی است و نه ناشی از اشتباهات مدیریت؛ بلکه فقط نتیجه قراردادی است که بزور شمشیر نوشته شده است. در مواد فوق الذکر جملهای است که اگر منافع پالمستون ایجاب کند میتوان آن را "پیراهن عثمان" قرار دهد.

طبق ماده چهاردهم "سپاهیان انگلیسی از تمام بنادر، اماکن و جزایر متعلق بایران عقب‌نشینی خواهند کرد." بدینسان، این نکته که آيا شهر محمره (خرمشهر فعلی - م. م.) بایران تعلق دارد یا نه قابل گفتگوست. ترک‌ها ادعای مالکیت خود را باین بندر هرگز روا نکرده‌اند. (تا پیش از جنگ بین‌الطلل دوم تمام عراق زیر سلطه ترکیه عثمانلو بود. م.) بواسطه کمی عمق دریا در بعضی از فصول بصره برای پهلو گرفتن کشتی‌های سنگین زیاد مناسب نیست در صورتی که در این منطقه تنها محمره است که در تمام طول سال برای کشتی‌ها قابل استفاده است. باین ترتیب اگر پالمستون بخواهد ببهانه این که محمره بایران تعلق ندارد میتواند آن را تا رفع اختلافات مرزی ایران و ترکیه تحت اشغال خود نگه دارد.

ماده ششم حاکی است که ایران رضایت میدهد: "از تمام ادعاهای خود نسبت به اراضی و شهره‌رات و نیز مالک افغانستان صرف‌نظر کرده از دخالت در امور داخلی

آن‌ها خودداری کند، استقلال هرات و ممالک افغانستان را برسمیت بشناسد و هرگز درصدد اخلال در استقلال این ممالک برنیاید. "؛ درمواقعی که اختلافی درباره هرات و افغانستان پدید آید برای رفع آن باید از اقدامات خیرخواهانه دولت انگلستان باری گرفته شود؛ طرفین حق ندارند با اقدامات نظامی دست بزنند جز در مواردی که خدمات خیرخواهانه انگلستان بی نتیجه بماند. "

از سوی دیگر دولت انگلستان متعهد میشود: " برای اجتناب از هرگونه اختلاف اراعمال نفوذ خود بر ممالک افغان خودداری کند؛ و اقدامات مجددانه‌ای برای حل اختلافات از طریق مسالمت با رعایت عدالت و شرافت بسود ایران بعمل آید. "

اگر عبارات سیاست‌آبانه را از این ماده بزدائیم چیزی جز برسمیت شناختن استقلال هرات بوسیله ایرانیان باقی نمیماند و این امتیازاتی است که در کنفرانس استانبول فرخ‌خان آمادگی خود را برای دادن آن‌ها اعلام کرد. حقیقت این است که طبق این قرارداد انگلستان خود را بعنوان میانجی رسمی بین ایران و افغانستان جازده است، این که ناچه حد آن بتواند این نقش خود را ایفا کند مساله حق نیست بلکه مساله زور است. در ضمن اگر شاه در دربار خود با شخصی مانند بنام هوگو گروتیوس نظرخواهی بکند این شخص اعلام میدارد که امتیازاتی که یک دولت مستقل بیک دولت خارجی در زمینه دخالت در امور بین‌المللی خود میدهد از دیدگاه حقوقی فاقد اعتبار است و این امر در مورد تفویض چنین امتیازی بدولت انگلستان صادق است. این دولت با اصطلاحات شاعرانه‌ای چنان از ممالک افغانستان و طوایف مختلفه نام میبرد که گوئی افغانستان یک کشور رسمی است. دولت افغانستان بمعنای سیاسی، همان قدر وجود دارد که دولت پان‌اسلاویا.

ماده هفتم بیانگر این است که: " هر گاه ممالک افغان بمرزهای ایران تجاوز کنند، دولت ایران حق خواهد داشت که برای کیفر متجاوزان به عملیات نظامی دست بزند؛ لیکن پس از انجام این کار بلافاصله باید بر زمین خود بازگردد. " این در واقع تکرار همان جمله قرار داد مربوط بسال ۱۸۵۲ است که بیدرنک بهانه (بدست انگلستان) جهت اعزام قشون به بوشهر را داد.

بنام ماده ۹ دولت ایران اجازه تأسیس و شناسائی رایزنی های کل، رایزنی و معاونت رایزنی را قبول کرده، مقامات کنسولی انگلستان را در خاک ایران می پذیرد، بر طبق ماده ۱۲ دولت انگلستان از ایرانیانی که هم اکنون در استخدام هیأت های انگلیسی، رایزنی های کل، رایزنی، معاونت رایزنی و کارکنان رایزنی انگلستان نیستند حمایت نمیکند.

استقرار رایزنی های انگلیسی در ایران پیش از جنگ مورد موافقت فرخ خان قرار گرفته بود، قرار داد کنونی جز خودداری انگلستان از حق حمایت ایرانیان چیزی نمی افزاید، حتی که یکی از علل محرز جنگ بشمار می آید. اطریش، فرانسه و سایر دول کنسولگری های خود را، بدون توسل به اعزام دزدان دریائی، در ایران برقرار کردند.

بالاخره قرارداد بازگشت م. موری را بدربار ایران و نیز معدرت خواهی از این نجیب زاده را تحمیل کرد. (توضیح این که) شاه، در یکی از نامه هایش خطاب به صدراعظم، موری را "مرد احمق، نادان و دیوانه"، یک آدم "کم عقل" و نویسنده یک "سند موهن و سفیهانه" توصیف کرده بود. عذرخواهی از موری نیز بوسیله فرخ خان قبلا "مطرح شده بود لیکن در آن موقع این پیشنهاد رد شده متقابلا" خواسته شده بود که صدراعظم استعفا بدهد و موری با جلال و شکوه تمام "در میان صدای نای و کرنای و شیپور و فلوت و هارپ و دیگر ادوات موسیقی" وارد تهران شود. آقای موری که بعنوان رایز کل در مصر مراتب لطف شخصی آقای باررو را پذیرفته و بمحض پیاده شدن در ساحل بوشهر تنباکوئی را که از سوی شاه بوی هدیه شده بود آشکارا در بازار بفروش رساند. وی بعنوان یک شوالیه در بدر، در حالی که یک بانوی ایرانی بدنامی را همراهی میکرد نتوانست تصویر کمال و تایستگی یک نفر انگلیسی را در ذهن شرقیان جای دهد. تحمیل اجباری او بدربار ایران یک موقعیت قابل تردید بود. این قرارداد در مقایسه با آن چه که فرخ خان پیشنهاد کرده بود جمعا "چیز تازه ای ندارد. امتیازی که بنا باین قرارداد بدست آمده حتی بانداره قیمت کاغذی که قرارداد بر روی آن نوشته شده ارزش ندارد تا چهرسد به پول هائی که در این راه خرج شده و یا خون هائی که بزمین ریخته شده است. بیشترین حاصل عملیات نظامی انگلستان در ایران عبارت از کینه و نفرتی است که بر علیه انگلستان

.....

.....

www.KetabFarsi.com

مقالات فردریک انگلس



F. Engels

فریدریک انگلس

فریدریک انگلس (۱۸۹۵ - ۱۸۲۰) یکی از نخستین رهبران کارگران صنعتی است که دوش بدوش مارکس، برای پایه‌گذاری تئوری علمی سوسیالیسم (اجتماعی کردن وسایل تولید)، تدوین برنامه‌های مبارزاتی کارگران اروپایی و ایجاد حزب طبقه کارگر، مصممانه و پیگیرانه شرکت کرد. وی در شهر بارمن آلمان بدنیا آمد. گویا از آغاز جوانی سرشوریدهای داشته‌مشتاقانه می‌خواست در پیکار بر علیه روابط اجتماعی موجود شرکت فعالانه‌ای داشته باشد. در سال ۱۸۴۱ بهنگام گذراندن دوره‌سربازی در برلین، در اوقات فراغت، در جلسات سخنرانی دانشگاه‌ها حضور می‌یافت و با افکار نو آشنا می‌شد. در همین سال‌ها، همانند مارکس، انگلس نیز به جناح چپ پیروان جوان هگل پیوست و بدنبال آن، در سن ۲۲ سالگی، نخستین اثر انتقادی خود را زیر عنوان "شلینگ و اشراق" (۱۸۴۲) نوشت و طی آن از نتیجه‌گیری‌های محافظه‌کارانه و نیز تناقضات مربوط به استدلال غیرمادی شلینگ انتقاد کرد.

بنابخواست پدرش انگلس عازم لندن شد تا در آنجا علم تجارت آموزد. انگلستان که در آن عصر پیش‌رفته‌ترین کشور صنعتی بشمار میرفت و خاستگاه اصلی طبقه جدید، یعنی کارگران صنعتی، محسوب میشد تجارت ارزنده‌ای در اختیار انگلس تهریده سرگذاشت و وی در این کشور فرصت یافت تا از نزدیک شاهد زندگی و کار مرارت‌بار و خانگاه کارگران صنعتی باشد. متأثر از اس‌تشار بیرجانه انگلس بر سینه‌های درد و غل حاکم بر شرائط تحمل ناپذیر کارگران اندی‌سند. مطالعه بی‌غرض حس "منشوریان" (چارتیست‌ها)، که ساده‌لوحانه و خیال بردارانه بر کارهای داوطلبانه قدرت سرمایه‌داری را تبلیغ می‌کردند، آغاز کرد. نتیجه این مطالعات بصورت کاسی

تحت عنوان "یاری به نقد اقتصاد سیاسی" (۱۸۴۴) انتشار یافت. مارکس آن را یک اثر درخشان در زمینه طبقه‌بندی‌های اقتصادی و "شرایط زیست طبقه کارگر در انگلستان" نامید (۱۸۴۵). در این اثر انگلس آینده تابناک طبقه کارگر و نیز رسالت تاریخ‌ساز آن را بیان کرد. انگلس نخستین کسی بود که اظهار داشت کارگران صنعتی تنها یک طبقه زحمتکش نیستند بلکه طبقه‌ای هستند که در راه‌هایی خود و زحمتکشان دیگر پیکار میکنند. بدینسان انگلس در انگلستان بجای آموختن فنون مال‌اندوزی از راه تجارت بینش سوسیالیسم (اجتماعی شدن وسایل تولید) و نابودی استثمار فرد از فرد را پذیرفت. پس از اندکی او انگلستان را ترک کرد و رهسپار پاریس شد و در این شهر بود که خجسته‌آشنائی دو رادمرد تاریخ نوین تحقق یافت. آشنائی انگلس با مارکس آغاز یک‌پیوند عمیق اندیشمندی، عاطفی، کاری، مبارزاتی و حتی خانوادگی شد. در تاریخ مدون جهان چنین جفت اندیشمند و مبارزی را سراغ نداریم که بدین حد اندیشه، بینش، مبارزه و خلاقیت مشترکشان درهم عجین شده باشد.

در طی سال‌های ۱۸۴۴-۴۶ این دو مشترکاً "کتاب خانواده مقدس" و "ایده‌نولوژی آلمانی" را نوشتند. هدف از انتشار این کتاب‌ها انتقاد از فلسفه هگل، فویرباخ و پیروان دیگر آنان بود. انگلس با هم‌اندیشی مارکس پایه "مادی‌گرائی تاریخی و مادی‌گرائی استدلالی (ماتریالیسم دیالکتیک) را بنا نهاد و در ضمن در سازمان کارگری "اتحاد کمونیست" فعالانه بفعالیت پرداخت در سال ۱۸۴۷ انگلس خطوط اصلی مرامنامه "اتحاد کمونیست" را تحت عنوان "اصول مکتب اشتراکی" نوشت. براساس همین مرامنامه بود که اندکی بعد با همکاری مارکس "بیانیه حزب کمونیست" (۱۸۴۸) تدوین یافت که طی آن بولد ایده‌نولوژی جدید طبقه نوخاسته کارگر صنعتی، اعلام شد.

بعنوان روزنامه نگار انگلس نقش فعالی در پراکندن آراء و افکار مربوط به تئوری و عمل مبارزات طبقاتی زحمتکشان ایفا کرد. در وقایع انقلاب ۱۸۴۸-۴۹ وی دوش‌بدوش نیروی‌های انقلابی به نبرد پرداخت و عملاً در میدان انقلاب با نجارب انقلابی آندیده شد. پس از سکست انقلاب ناچار انگلس آلمان را ترک گفت. در سال بعد

وی تجارب، مشاهدات و نظرات خود را در دو کتاب تحت عناوین "حمک‌دهفایی درآلمان" و "انقلاب و ضد انقلاب درآلمان" انتشار داد. در این دو اثر انگلس داهیانه نقش دهقانان را بعنوان هم‌رزم و هم‌سنگر کارگران صنعتی توصیف کرده‌است. دسایس و حیل‌های سرمایه‌داری پرده برداشت.

پس از استقرار در انگلستان انگلس نیز، به‌همراه مارکس، به جنبش کارگری پیوست و برای تشکیل "بین‌الملل اول" کوشش فراوان نمود و بطور بی‌امان مبارزه بر علیه خرده بورژوازی و نظرات آنارشستی (بی‌دولتی) را ادامه داد.

انگلس بمدت چهل سال یار غمخوار و وفادار مارکس بود و بانواع مختلف در تهیه، تحریر و تدوین "سرمایه" بوی کمک کرد. اغلب این کمک از حد فکری گذشته جنبه مالی و مادی بخود میگرفت. بدون حمایت بیدریغ مالی و اندیشهای انگلس و پیگیری صادقانه‌ی شاید هرگز کتاب عظیم "سرمایه" آفریده نمیشد. پس از درگذشت مارکس (۱۸۸۳) انگلس جلد دوم و سوم آن را انتشار داد. بهنگامی که "سرمایه" در حال تدوین بود انگلس پیگیرانه درباره تئوری مادی‌گرائی تاریخی و استدلالی کار میکرد که نتیجه آن عبارت از نشریاتی است که تحت عناوین زیر انتشار یافتند:

لودویک فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمانی (۱۸۸۶).

ضد دورنیک (۱۸۷۸) (شامل مقالات فلسفی، علوم طبیعی و علوم اجتماعی) ..

ریشه خانواده، مالکیت خصوصی و دولت (۱۸۸۴).

علاوه بر این‌ها انگلس تئوری مادی‌گرائی استدلالی را در علوم طبیعی نیز بکار گرفت. بسیاری از کشفیات علمی قرن بیستم را داهیانه پیش‌بینی کرد. وی یکی از پیش‌تازان و پایه‌گذاران تئوری معرفت و جامعه‌شناسی علم است. انگلس در تمام طول حیات اجتماعی خود فعالانه در مسائل سیاسی اروپا شرکت کرده بعنوان هم‌رزم و هم‌سنگر مارکس، یکی از چهره‌های تابناک جنبش طبقه کارگری جهان شناخته میشود.

نظر فردریک انگلس درباره ارتش ایران

فردریک انگلس علاوه بر همگامی و هم‌رانی با کارل مارکس در تکوین و تدوین آراء سوسیالیسم علمی و رهبری مبارزات سیاسی کارگری، در مواقع مقتضی، بعنوان یک روزنامه‌نگار، مقالاتی در باره حوادث جهان می‌نوشت و در روزنامه‌های مترقی زمان خویش منتشر میکرد.

درست صد و دو سال پیش فردریک انگلس مقاله‌زیر را درباره مقایسه مبارزات سپاهیان ایران و خلق چین، تجاوزات استعمارگرانه انگلیسی‌ها در روزنامه "دیلی تریبون" نیویورک انتشار داد.

این مقاله نه تنها از دیدگاه تاریخی بلکه از نظر توجیه وضع ارتش‌های وابسته بشبوه غربیون و تحلیل قاطعیت نبرد خلقی در یک جنگ میهنی دارای اهمیت شایانی است. با تمام قدمت یک صدساله، این مقاله راز پیروزی خلق را در جنگ بر علیه استعمار و استبداد آشکار میسازد.

بمناسبت صد و دومین سال انتشار مقاله فردریک انگلس از یک سو و مسائل حاکم بر شرایط فعلی از سوی دیگر ترجمه متن کامل آن را بخوانندگان تقدیم میکنیم.

.....

..... مقاله از مارکس و انگلس درباره ایران

.....

.....

ایران و چین

اخیراً "انگلیسی ها جنگی را در آسیا پایان رسانده بیدرنگ جنگ دیگری را آغاز کرده اند. (طرز) مقاومت ایرانیان و چینی ها در برابر تجاوز انگلیسی ها تضادی را منعکس میسازد که شایان توجه است. در ایران سیستم سازماندهی اروپائی ارتش بر روی بربریت آسیائی پیوند خورده است. در چین، تمدن نیمه پوسیده باستانی - ترین دولت جهان با امکانات مخصوص بخود با اروپائیان مقابله میکند. ایران یک شکست آشکار را پذیرفت در صورتی که چین، ناامیدانه، نیمه ازهم پاشیده، سیستم مقاومتی را پدید آورده که اگر (بدرستی) بکار گرفته شود به انگلیسی ها اجازه نخواهد داد که پیشروی پیروزمندانه خود در ایران را در چین بار دیگر تکرار کنند.

وضع ایران شباهت زیادی به وضع ترکیه، بهنگام جنگ با روسیه در سال های ۱۸۲۸ - ۱۸۲۹ داشت. افسران انگلیسی، فرانسوی و روسی، هر یک بنوبت، سازمان - دهی ارتش ایران را عهده دار بوده اند. در اثر حسادت، توطئه چینی، جهل، خیانت و فساد شرقیان - که میبایستی بشکل افسران و سربازان اروپائی در میآمدند - سیستمی شکست میخورد و بجای آن سیستم دیگری برقرار میشد. ارتش جدید (ایران) هرگز فرصت نیافته بود که مدیریت و قدرت رزمی خود را بمحک آزمایش بزند. عملیات آن محدود بیک سلسله جنگ بر علیه کردها، ترکمن ها و افغان ها بود که طی آن برخی از واحدهای ذخیره سواران غیرنظامی ایران شرکت داشتند. این

.....

.....

سواران (چریک) نبردهای واقعی راه انداختند؛ نظامیان جز ظاهرری آراسته، چیزی نداشتند که به دشمن تحمیل کنند. بالاخره جنگ بین ایران و انگلستان فرا رسید.

انگلیسی‌ها به بوشهر حمله کردند و در آنجا با مقاومت دلیرانه، ولی ناپسنده، روبرو شدند. مدافعان شهر از ارتشیان منظم نبودند؛ بلکه (چریک‌های) ایرانی و عرب‌زبانی بودند که در ساحل میزیستند. ارتشیان دره ۹ کیلومتری محل بر روی تپه‌ها مستقر بودند. بالاخره آنان جلوتر آمدند. در میانه راه قشون مختلط هندی-انگلیسی با آنان مواجه شدند؛ هرچند که نحوه‌ی بکارگیری توپخانه افتخاراتی برای ایرانیان بجا آورد و ایرانی‌ها بطور مطلوب دستجاشی بشکل مربع تشکیل دادند لیکن فقط آتش یکی از گردان‌های سواره نظام هندی تمام سپاه ایران، اعم از پیشتازان و گردان‌های خط جبهه را از صحنه نبرد بیرون راند، برای این‌که بقابلیت این سواران در قشون هند پی ببریم کافی است به کتاب سروان نولان مراجعه کنیم. در میان افسران انگلیسی - هندی این اسواران از بی‌ارزشترین و بدترین نظامیان بشمار آمده و قابلیت آن را حتی کمتر از سواران غیرنظامی (چریک) توصیف میکردند. سروان نولان حتی یک عمل جنگی را نیز نمیتواند نام ببرد که طی آن این اسواران اعتباری کسب کرده باشند. با تمام این احوال ۶۰۰ نفر از این سواره نظام ارتش ده هزار نفری ایران را تار و مار کردند. وحشت چنان در سپاه ایران افتاده بود که جز توپخانه هیچ چیز دیگر در هیچ جا پایداری نکرد. وقتی به محمره (آبادان - مترجم) رسیدند خود را از تیررس برکنار یافتند. در این میان فقط افراد نوپخانه بودند که بجا مانده و از توپ‌ها دفاع میکردند بعضی این‌که توپ‌ها خاموش شدند خدمه آن‌ها نیز عقب نشستند. هنگامی که سیصد و پنجاه تفنگدار - گشتی از سواره نظام انگلیسی در ساحل پیاده شدند تمام سپاهیان ایرانی پس برفتند و کلیه تسلیحات و تجهیزات را بدست فاتحان نه - زیرا اینان را نمیتوان فاتح نامید - بلکه متجاوزان سپردند.

با تمام این احوال ایرانیان را نمیتوان بعنوان یک ملت ترسو و یا بعلت پذیرش شیوه‌های جنگی اروپائیان بوسیله شرقیان سوزنش کرد. جنگ‌های روس و ترک در

.....

.....

سال‌های ۱۸۱۲ - ۱۸۰۶ و ۱۸۲۹ - ۱۸۲۸ از این وقایع زیاد داشت. مقاومت اصلی بر علیه روس‌ها عبارت بود از مقاومت غیرنظامیان در شهرهای حصاردار و ایالات کوهستانی. هر وقت که روس‌ها با ارتشیان رسمی برخورد میکردند به آسانی آن‌ها را شکست میدادند و یا گاهی با نخستین آتش آنان میگریختند در صورتی که افراد غیرنظامی (اعم از جریک و یا عنایر، م) طی یکی از برخوردها در وارنا حملات روس‌ها را بمدت چندساعه دفع کردند. و در ضمن در آخرین جنگ ارتش منظم ترک در تمام جبهه‌ها، ازالتنیس و ستانی گرفته تا کارس و اینگور روس‌ها شکست داد.

واقعیت این است که هنوز انتقال سازمان نظامی اروپائیان به ملل بیگانه پایان نیافته تنها ارتش جدید بشیوه اروپائی مجهز شده و تقسیم بندی شده است. چنین اقداماتی فقط نخستین گام است. اعمال مقررات اروپائی نیز به تنهایی کافی نیست؛ این امر موجب نمیشود که انضباط اروپائی بر ارتش مستولی گردد، بهمین ترتیب مقررات آموزشی اروپائی سبب پدید آمدن تاکتیک و فنون سوق الجیشی اروپائی نمیشود. اصل و از همه مهمتر تربیت عده‌ای افسر و درجه‌دار بر طبق سیستم اروپائی است. این افراد میبایستی از خرافات و خاطرات ملی در زمینه نظامی برکنار بوده بتوانند در نفرات خویش روح زندگی بدمند. چنین کاری به زمان خیلی زیادتری نیاز دارد و مسلماً با (در نظر گرفتن) نادانی، ناشکیبائی، خرافات شرقی و تغییرات سریع سرنوشت که از ویژگی‌های دربارهای شرقی است با موفقیت روبرو نمیشود. یک سلطان و یا شاه بمحض این که می‌بیند سپاهیان، بدون بهم زدن صف، میتوانند رژه بروند و با سنون بچپ چپ یا برآست راست بکنند، تصور میکنند که آنان پر قدرت‌ترین و بهترین ارتش‌های (جهان) هستند. در مدارس نظام میوه‌ها چنان دیر می‌رسند که با در نظر گرفتن بی‌دوامی دولت‌های شرقی نمیتوان از این مدارس انتظار داشت که نتایج چشمگیری بیار آورند. حتی در ترکیه تعداد افسران آزموده بسیار اندک است و ارتش ترک بدون وجود افسران اروپائی (مستشار، م) و تعدادی از اروپائیان اسلام پذیرفته نمیتوانست گلیم خود را از

(- انگلس در این جا صفت "بربر" بکار برده که میتواند وحشی نیز ترجمه شود.

آب بیرون کشد .

تنها اسلحه‌ای که در همه جا استثنا است توپخانه میباشد . در این مورد شرقیان چنان بی‌کفایت و ناتوان هستند که اجباراً " تمام کارهای توپ را به معلمان اروپائی واگذار میکنند . در نتیجه در ترکیه ، مانند ایران ، در مقایسه با پیاده نظام و یا سواره نظام ، توپخانه خیلی پیشرفته است .

در چنین شرایطی بود که ارتش هندی - انگلیسی که یکی از قدیمی ترین ارتش های مشرق زمین بوده بر طبق سیستم اروپائی سازمان یافته بود سپاهیان ایران را تارومار کرد . این ارتش تنها ارتشی بود که تابع یک دولت شرقی نبوده منحصرأ " پیرو مدیریت اروپائی بوده و بطور کل تحت فرماندهی اروپائیان قرار داشت و بوسیله نفرات و نیروی دریائی انگلستان پشتیبانی میشد .

در مورد ایرانیان ، بجای درخشندگی ، عکس آن صادق بود . چیزی که در مورد ترکها دیده شد درباره ایرانیان نیز بچشم میخورد . بدین معنی که اونیفورم و طرز لباس پوشیدن اروپائی برای رژه رفتن ، (یا حرکات صفی) به تنهایی نمیتواند رمز شکست ناپذیری باشد . ممکن است در بیست سال آینده شکست ایرانیان ، همانند ترکها در پیروزی اخیرشان ، قابل تردید باشد .

بنا با اطلاع ، سپاهی که بوشهر و محمره را بتصرف در آوردند بلافاصله به چین اعزام شده اند . نفرات این سپاه (هندی - انگلیسی) در چین با دشمنی کاملاً متفاوت (از ایرانیان ، م) روبرو خواهند شد . ایشان بجای شیوه های اروپائی با مسائل توده های جنگاور غیر نظامی آسیائی روبرو خواهند بود . بدون شک آنان ، بدون اشکال زیادی موفقیت کسب خواهند کرد . ولی اگر چینی ها یک جنگ میهنی بر علیه آنان راه بیاندازند ، و اگر خونریزی و بی توجهی آنان را وادارد که از سلاح های دم دست خود استفاده کنند سپاه هندی - انگلیسی چه روزگاری میتواند داشته باشد ؟

اکنون روحیه چینیان با زمان جنگ های ۱۸۴۰ و ۱۸۴۲ فرق میکند . در آن زمان مردم آرام بوده نبرد با متجاوزان را بعهدده سربازان امپراطوری واگذار کردند که بنا با اعتقاد شرقی در مورد قضا و قدر با نخستین شکست تسلیم دشمن شدند .

مقاله از مارکس و انگلس درباره ایران

لیکن حالا، حداقل در ایالات جنوبی، در آن جاهائی که تاکنون مخاصمات محدود بوده است، متوذهای مردم فعالانه بر علیه بیگانگان بپا خاسته حتی خرافاتی وار بر ضد آنان می‌جنگند. چینی‌ها نان‌ستون اعزامی به هنگ کنگ را با پیش‌اندیشی بزه‌رزیادی آغشته کردند. (چند قرص از این نان را برای آزمایش برای لی‌بیگ^۲ فرستادند. وی آن‌ها را پراز سم آرسینک یافت. مقدار زهر چنان زیاد بود که بلافاصله حالت تهوع پدید می‌آورد و در نتیجه اثرات سم خنثی میشد.) چینیان با سلاح‌های مخفی سوارکشتی‌های تجارتی میشوند و در جریان سفر مسافران اروپائی کشتی‌ها را قتل‌عام میکنند و سپس کشتی را بتصرف در می‌آورند. آنان تمام خارجیانی را که در دم دست می‌یابند میربایند و میکشند. حتی کارگران چینی که بکشورهای دیگر مهاجرت کرده‌اند بعنوان همدردی در کشتی‌های حمل و نقل سر بشورش برمیدارند و برای تصرف کشتی می‌جنگند و یا بجای تسلیم با خود کشتی بزیر آب می‌روند و یا در میان شعله‌های کشتی میسوزند. حتی در خارج از چین، آنهائی که تاکنون سربزیرترین و آرامترین افراد بودند باهم میسازند و ناگهان بپا خاسته و شبانه دست بشورش میزنند مانند مورد ساراواک یا سنگاپور. جز با زور و مراقبت آنان آرام نمیگیرند. سیاست غارتگری انگلستان چنین انفجاری را در سرتاسر چین بر علیه همه خارجیان برانگیخته است و بدین جنگ جنبه کشتار جمعی داده است. ارتش در برابر ملتی که بچنین وسایلی مجهز بشود چه میتواند بکند؟ یا تا چه اندازه این ارتش بیگانه میتواند در داخل کشور پیشروی کند و میتواند خود را در امان نگه دارد؟ این سوداگران تمدن که شهرهای بی‌دفاع را به گلوله‌های آتشبار می‌بندند و تجاوز بزنان را با کشتار همراه میکنند کارهای چینیان را نا جوانمردانه، وحشی و بیرحمی می‌نامند. برای موفقیت این حرف‌ها در نظر چینی‌ها چه اهمیتی دارد؟

باتوجه باین که انگلیسی‌ها با آن‌ها بطور وحشیانه رفتار میکنند در نتیجه نمیتوانند آنان را از اعمال وحشیانه متقابل بازدارند. اگر ربودن انگلیسی‌ها،

۲ - شیمیدان آلمانی ۱۸۷۳ - ۱۸۵۳ بانی شیمی کشاورزی م.

حملات غافلگیرانه و کشتارهای شبانه ناجوانمردانه نام میگیرند سوداگران تمدن باید بدانند، همان طوری که خودشان معتقد هستند، چینی‌ها نمیتوانند با ابزارهای جنگی معمولی در برابر وسایل ویرانگر اروپائی پایداری کنند.

خلاصه، برخلاف روزنامه‌های اشرافی انگلیسی که میکوشند بیرحمی‌های وحشتناک چینی‌ها را غیراخلاقی جلوه‌گر سازند ما باید بپذیریم که این یک جنگ تحصیلی و یک جنگ میهنی برای پاسداری از ملیت چینی است و برغم خرافات خیلی زیاد، جهل پر تعصب و بربریت ظاهری این یک نبرد خلقی است. در یک نبرد خلقی، وسایلی که بوسیله خلق بپا خاسته بکار گرفته میشود نمیتواند بر طبق مقررات مورد قبول در یک جنگ معمولی بوده باشد و یا با معیارهای انتزاعی دیگری ارزیابی شوند؛ در این مورد تنها درجه تمدن ملت بپا خاسته باید معیار محسوب شود.

این بار انگلیسی‌ها در وضع دشواری قرار دارند. بنظر نمیرسد که تعصب ملی چینی تاکنون از مرزایالت‌های جنوبی به نقاطی که هنوز به شورش بزرگ نهبوستفاند فراتر رفته باشد. آیا جنگ در همین حد مهار خواهد شد؟ در این صورت هیچ نتیجه‌ای از آن حاصل نمیشود زیرا که هیچ نقطه حیاتی امپراطوری مورد تهدید قرار نمیگیرد. اگر تعصب ملی تمام مردم را در داخل چین فرا بگیرد در این حال چنین جنگی خیلی خطرناک میتواند باشد. کانتون ممکن است ویران شود و سواحل تحت اشغال کامل انگلیسی‌ها درآید لیکن تمام نیروهائی که انگلیسی‌ها میتوانند جمع و جور کنند برای تصرف و نگهداری دو ایالت کوانگ تونگ و کوانگ سی کافی نیست. انگلیسی‌ها چه کاری فراتر از این میتوانند بکنند؟ در شمال کانتون ناشانگهای و نانکن در اختیار شورشیان چینی است؛ حمله‌باین نقاط سیاست نادرستی است. تنها نقطه‌ای که میتوان بدانجا حمله برد و نتایج متقنی بدست آورد پکن در شمال نانکن است. ولی کجاست آن ارتش عظیمی که بتواند پایگاه‌های عملیاتی نقویت شده و مجهزی در ساحل ایجاد کند، موانع سر راه را برای قسمت‌های نظامی که مأموریت برقراری ارتباط با ساحل را داراست بردارد و نیز قوایی که اقلاً " بصورت یک نیروی ظاهری هم بوده باشد درپای دیوار شهری که باندازه لندن بزرگ

مقاله از مارگسروانگلس درباره ایران

است و صدها کیلومتر از نقطه پیاده شدن این ارتش بدور است حضور داشته باشد؟ از سوی دیگر اگر حرکتی منجر به اشغال پکن بشود تمام بنیادهای امپراطوری سرلرل میشود و سقوط سلسله تس اینگ تسریع گشته راه را برای پیشرفت انگلیسی ها سه ، بلکه روس ها هموار میسازد .

جنگ اخیر انگلیس و چین چنان پیچیده است که کاملاً " غیرممکن است که بتوان نتایج آن را حدس زد . بعدت چندین ماه بعلت نبود گروه های نظامی و سیر بعدت بیشتری بواسطه بی تصمیمی ، جز در چند نقطه بی اهمیت که در سرایط کبوسی کانتون هم بخشی از آنهاست انگلیسی ها اقدام مهمی بعمل نخواهند آورد .

یک نکته مسلم است ، بدین معنی که آخرین ساعات چین قدیمی فرامیرسد . جنگ داخلی از هم اکنون جنوب را از شمال امپراطوری جدا کرده ناه سوری همان قدر در قبال سپاهیان امپراطوری درامان است (وگرنه در قبال نوطنه جیبی دهقانان شخص خودش) که امپراطور آسمانی در قبال سورشیان پکن ، نایب لحظه کانتون نوعی جنگ استقلال بر علیه انگلیسی و هراجنبی دیگر به پیش میراند . در حالی که ناوگان و لشکریان انگلیسی و فرانسوی در هنگ کنگ پیاده میشوند ، قراوقا در مرز سیبری به آهستگی ولی با اطمینان از کوه های دائور تا سواحل آمور پیسروی میکنند و پیاده نظام و ناویان روسی استحکامات بنادر باشکوه منچوری را در محاصره میگیرند . بنظر میرسد تعصبات چینی های جنوب در مبارزه شان بر علیه خارجیان ناسر خطر عظیمی است که چین قدیم را تهدید میکند . تا چند سال دیگر ما شاهد تسلط قدیمترین امپراطوری جهان و آغاز دوران جدیدی برای آسیا خواهیم بود .

نوشته فردریک انگلس ، در حدوده ۲مه ۱۸۵۷ که در شماره ۵۰۳۲ نیویورک

دینی تریبون بتاريخ ۵ ژوئن ۱۸۵۷ بچاپ رسید .

افغانستان

افغانستان یکی از کشورهای وسیع آسیای است که از یک طرف بین هندوایران ، در شمال غربی هندوستان ، و از طرف دیگر بین هندوکش و اقیانوس هند قرار دارد . در گذشته افغانستان ایالت خراسان ، متعلق بایران ، کوهستان ، هرات ، بلوچستان ، کشمیر ، سند و بخش مهمی از پنجاب را در بر میگرفت . در محدوده کنونی ، جمعیت این کشور در حدود چهار میلیون نفر است .

موقعیت جغرافیائی افغانستان و خصایص ویژه مردم آن اهمیت سیاسی خاصی باین کشور می بخشد بطوری که در امور سیاسی آسیای مرکزی نمیتوان آن را دست کم گرفت . حکومت این کشور پادشاهی است لیکن اختیارات او در مورد رعایا و مردمان آشوبگرا بیشتر جنبه شخصی داشته بسیار متغیر میباشد . کشور به ایالاتی تقسیم شده هر بخشی از آن یکی از نمایندگان شاه واگذار شده است . آنان مالیات را جمع میکنند و به پایتخت میفرستند .

افغان ها مردمانی هستند دلاور ، سخت کوش و مستقل . کار انحصاری آنان گله داری و کشاورزی است . از کارهای حرفه ای و تجارتي گریزان هستند و بدین کارها بدیده تنفر می نگرند و اغلب آن ها را بعهد هندهوها و نیز شهر نشینان واگذار میکنند . آنان جنگ را نوعی سرگرمی برای گریز از زندگی یکنواخت سنتی میانگارند . افغان ها مرکب از طوایفی هستند که سرگردگی هریک از آن ها بعهد مرئیس طایفه بوده گونهای از قدرت فتو دالی را اعمال میکنند . در اثر عشق وافر به استقلال فردی و نفرت زیاد

.....

.....

از قدرت متمرکز، آنان تاکنون نتوانستند بیک ملت نیرومند تبدیل شوند. عکس العمل‌های خودبخودی و عدم ثبات ناشی از همجواری با همسایگان خطرناک مانع از این می‌شود که افغان‌ها خود را طعمه هوس باد حوادث سازند و در دام تحریک کنندگان سیاسی که زیرکانه تمایلات عمیق آنان را بر میانگیزند بیافتند. (در افغانستان) دو طایفه عمده وجود دارند که عبارت هستند از دورانی‌ها (قبلا "به نام ابدالی‌ها معروف بودند ولی پس از این که یکی از امرای این طایفه در قندهار بشاهی رسید نام طایفه را به دورانی برگرداند و خود لقب "بابا" یا پدر ملت گرفت. م) و گیلدزی‌ها. این دو دائما بروی همدیگر شمشیر میکشند. دورانی‌ها از دیگر طوایف نیرومندتر هستند، و به همین مناسبت رئیس این طایفه خود را پادشاه افغانستان نامید. درآمد وی به حدود ۱۰ میلیون دلار میرسد. (بنظر میرسد که منظور نویسنده مبلغ خراجی است که در اختیار شاه قرار میگرفت. م) قدرت بی‌چون و چرای وی فقط به طایفه خود محدود میشود. افراد نظامی عمدتاً از میان اعضای طایفه دورانی تامین میشوند، بقیه افراد ارتش از میان دیگر طوایف یا ماجراجویان برگزیده می‌شوند که باید دریافت ماهیانه‌ای یا بردن غارتی با استخدام درمی‌آیند. قضاوت در شهرها بمعهد "قاضی" (شرعی) است. ولی افغان‌ها ندرتاً به قانون (شرع) متوسل میشوند. در مورد تنبیه، قدرت خوانین بحد اختیار مرگ و زندگی افراد پیش میرود. اگر کسی از افراد طایفه کشته شود وظیفه تمام افراد خانواده است که انتقام خون مقتول را بگیرند. افغان‌ها بعنوان مردمان دست و دل باز و آزاده معروفیت دارند. اگر آنان را تحریک کرده باشند قوانین میزبانی چنان مقدس است که حتی اگر دشمن خونی آنان نان و نمکشان را بچشد در مواقع جنگی نیز در امان میماند و حمایت از جان و امنیت وی از وظایف میزبان بشمار می‌آید. افغان‌ها پیرو دین اسلام بوده مذهب تسنن دارند، لیکن در این مورد خیلی متعصب نیستند. گاهی اتفاق افتاده است که آنان با اهل تشیع پیمان اتحاد و دوستی بستند. افغانستان متناوباً "تحت سلطه مغول‌ها و ایرانیان بوده است. پیش از این که انگلیسی‌ها به سواحل هند برسند بیشترین حملات از خارج به دشت‌های هندوستان از راه افغانستان انجام میگرفت. محمود غزنوی، چنگیزخان، تیمور لنگ و نادر شاه، همه از همین راه به افغانستان سرازیر

شدند. در سال ۱۷۴۷، پس از مرگ نادر، احمد شاه که فنون جنگی را در پیش این ماجراجوی نظامی (نادر) یاد گرفته بود تصمیم گرفت که افغانستان را از یوغ ایرانی‌ها رهایی دهد. در زمان سلطنت وی بود که افغانستان به بالاترین درجه عظمت و ترقی در عصر جدید رسید. وی از خاندان سادوزای بوده نخستین اقدامش عبارت از یغمای غنیمتی بود که رئیس پیشین مرحوم وی (نادر) از هند جمع کرده بود. در سال ۱۷۴۸ (در ۲۶ سالگی) وی موفق شد که حکمران مغولی الاصل را از کابل و از پیشاور بیرون براند، از مرزهای هند بگذرد و پنجاب را مورد حمله قرار دهد. فلمرو وی از خراسان تا دهلی گسترده میشد. احمد شاه خود را با راجه‌های بزرگ هند همپایه می‌پنداشت. چنین عظمت و عملیات نظامی مانع از آن نبود که وی از هنرهای زمان صلح برخوردار نباشد. او، بعنوان شاعر و تاریخ نویس نیز شهرتی بهم زد. احمد شاه در سال ۱۷۷۲ وفات یافت و تاج شاهی را برای فرزند خویش بنام تیمور بجا گذاشت. در آن هنگام تیمور برای وظیفه سنگین سلطنت توانائی نداشت. شهر قندهار در زمان حکومت پدرش بعنوان پایتخت رونق فراوان یافته به مرکز تجارتی تبدیل شده، پر جمعیت گشته بود. (چون مردم قندهار از تیمور دل خوشی نداشتند) لذا تیمور پایتخت خود را به کابل انتقال داد. در زمان سلطنت وی یک پارچگی ایلات و عشایر که بدست توانای پدرش پدید آمده بود از هم پاشیده شد. در سال ۱۷۹۳ تیمور درگذشت و جای وی را زمان گرفت. این شاهزاده تصمیم گرفت که دین اسلام را در هند استوار سازد. انگلیسی‌ها، بیمناک از بیخ طرفتادن منافع خود، شتابان سر جان-ملکم را روانه مرز (افغانستان و هند) کردند تا مانع پیشروی افغان‌ها بسوی هندوستان بشود. همزمان با این کار مذاکراتی با ایران آغاز کردند که برطبق آن‌ها میتوانند افغان‌ها را از دو سو زیر آتش بگیرند. چنین احتیاط‌هایی ضرورتی نیافت. زمان شاه بقدر کافی برای مقابله با توطئه‌ها و آشوب‌ها در دستر پیدا کرد. در نتیجه نقشه‌های بزرگ‌وی تحقق نیافت. محمود، برادر شاه، به هرات حمله کرد نادر آنجا یک امیرنشین مستقل بوجود آورد لیکن نقشه‌اش با شکست روبرو شد و بدنبال آن محمود به ایران پناهنده شد. زمان شاه با پشتیبانی طایفه برکزای که ریاست آن را شیخ افروزخان عهده‌دار بود بسطنت رسیده بود. وقتی که زمان شاه یکی از

دشمنان این طایفه را بوزارت گماشت افراد برکرای برعلیه وی شوریدند و دست به توطئه‌های زدند. این توطئه پیش از انجام آشکار شد و در پی آن شیخ افروز بقتل رسید. توطئه‌کنندگان زمان شاه را گرفته چشمان وی را در آورده بزندان انداختند و محمود را از ایران فراخواندند. دورانی‌ها و گیلدزائی‌ها از محمود جانبداری میکردند. شجاع شاه که چند سالی بر سریر قدرت بود با محمود به مخالفت برخاست ولی در پی خیانت طرفداران خودش تخت و تاج را از دست داد و بالاخره به سیخ‌ها پناهنده شد.

در سال ۱۸۵۹ ناپلئون ژنرال گاردان را به ایران اعزام کرد تا شاه ایران (فتح علی شاه) را برای لشکرکشی به هند برانگیزد. از سوی دیگر حکومت انگلستان در هند نیز نماینده‌ای (مانت استوارت الفین استون) را بدربار شجاع شاه فرستاد تا وی را برای مخالفت با ایران تحریک کند. در این ایام رانجیت سینگ براریکه قدرت و شوکت تکیه داشت. او یکی از رؤسای سیخ‌ها بود که در اثر نبوغ خویش کشور خود را از دست افغان‌ها رها کرده مستقل گرداند. در پنجاب سلطنتی بنیاد نهاد. خود را ماهاراجه (بزرگ شاه یا پادشاه) نامید و احترام حکومت انگلیسی هند را جلب کرد. در این ایام محمود که سلطنت افغانستان را اشغال کرده بود نتوانست از پیروزی خود مدت زیادی بهره برگیرد. وزیر محمود بنام فاتح خان بر حسب منافع و یا جاه‌طلبی خود بین محمود و شجاع شاه در نوسان بود. بالاخره راز وی آشکار شد و کامران پسر محمود وی را دستگیر کرد و چشمانش را از حدقه درآورد و زندانی کرد. (در پی این ماجرا طرفداران وزیر سر بشورش برداشتند. کامران از فاتح خان خواست که طرفداران خود را به آرامش دعوت کند ولی وی پاسخ داد که احنیار شورشیان را در دست ندارد. م) کامران دستور داد وی را بیرحمانه (بدنش را تکه‌تکه کردند) بقتل رسانند. طایفه نیرومند وزیر مقتول سوگند خوردند که انتقام خون وی را بستانند. لذا از سلطان دست‌نماده‌خواستند که قدرت را بدست بگیرد در نتیجه محمود فرار کرد. پس از اندکی شجاع شاه، در اثر بی‌لیاقتی، از سلطنت خلع شد و یکی از برادرانش به تخت نشست. محمود پس از گریز به هرات رفت و آن شهر را در اختیار گرفت. بعد از مرگ وی در سال ۱۸۲۹ فرزندش کامران جانشین او شد. در این موقع خاندان برکرای قدرت را در دست

داست و کشور بین رؤسای این خاندان تقسیم شده بود. بنا به سنت ملی طوایف مختلف پیوسته با هم در جدال بودند؛ جز در مواردی که در برابر دشمن مشترک فرار میکردند. محمدخان، یکی از برادران شاه، در شهر پشاور حکومت میراند ولی خراج آن رابه انجیت سینگ (رئیس سیخ ها) میپرداخت. برادر دیگر غزنین و برادر سومی قندهار را در اختیار داشتند. دوست محمدخان، بعنوان نیرومندترین فرد خاندان در کابل فرمانروایی را عهده دار بود.

در سال ۱۸۳۵، بهنگامی که روسیه و انگلستان، در ایران و در آسیای مرکزی، بر علیه همدیگر دسیسه میکردند سروان الکساندر برنز بعنوان سفیر به نزد دوست محمدخان اعزام شد. وی به دوست محمدخان پیشنهاد پیمان اتحاد کرد و امیر افغانی چنین پیشنهادی را با خرسندی پذیرفت. لیکن حکومت انگلیسی هند، بدون این که خود چیزی را تعهد کند، همه چیز را از دوست محمدخان توقع داشت. در سال ۱۸۳۸ بیاری و راهنمایی روس ها ارتش ایران شهر هرات را که دروازه افغانستان و نیز هندوستان بشمار میرود بمحاصره درآورد؛ یک نفر فرستاده ایرانی و نیز یک نفر روسی برای مذاکره وارد کابل شدند. دوست محمدخان در قبال خودداری مداوم انگلستان از یآوری ناچار با طرف دیگر وارد مذاکره شد. برنز کابل را ترک کرد و لرد اوکلند که فرماندار کل هندوستان بود تحت تأثیر منشی خود و، مک ناتن (W. McNaghten) تصمیم گرفت دوست محمد را از سلطنت خلع و بجای وی شجاع شاه را که از دولت هند مستعری میگرفت به تخت بنشانند. قراردادی با شجاع شاه و سیخ ها منعقد شد. بهزینه انگلیسی ها شجاع شاه به جمع آوری سپاه پرداخت. افسران انگلیسی تعلیم و فرماندهی این سپاه را عهده دار شدند. لشکریان انگلیسی - هندی در ساتلج متمرکز شدند. مک ناتن بعنوان فرستاده دولت انگلستان در حالی که برنز معاونت وی را عهده داشت، میبایستی لشکریان را همراهی میکرد. در این هنگام ایرانیان محاصره هرات را پایان دادند و در نتیجه تنها بهانه‌ی دخالت در امور افغانستان منتفی شد؛ با تمام این احوال در سال ۱۸۳۸ ارتش انگلیسی - هندی بسوی سند پیشروی کرد؛ حکومت سند ناچار تسلیم شد و مجبور گشت که به سیخ ها و شجاع شاه غرامت بپردازد. در ۲۰ فوریه ۱۸۳۹ این ارتش از

گوه‌های هندو گذشتند. تعداد نفرات این ارتش ۱۲۰۰۰ مرد جنگی بود؛ بدون احتساب سپاهیان جدید شجاع شاه، ۴۰۰۰۰ نفر غیرنظامی آن راه‌راهی میکردند. در ماه مارس، پس از عبور از گردنه بولان علائم کمبود مواد غذایی و تجهیزات آشکار شد. صدها نفر شتر از بین رفتند و بسیاری از وسایل و تجهیزات ناپدید شدند. در هفتم آوریل (۱۸۳۹) ارتش انگلیسی - هندی به گردنه خوجاک رسید و بدون مواجهه با مقاومتی از آن گذشت و در ۲۵ آوریل وارد قندهار شد. برادر دوست محمد خان که امیری قندهار را داشت قبلاً "آن را تخلیه کرده بود. پس از دو ماه استراحت سر جان کین (Sir John Keane) فرمانده عملیات با قسمت عمده ارتش بسوی شمال روان شد و لشگری را تحت فرماندهی نات (Nott) در قندهار بجا گذاشت. روز ۲۲ ژوئیه غزنین، قلعه تسخیرناپذیر افغانستان، سقوط کرد. یکی از فراریان افغانی اطلاع داد که یکی از دروازه‌های شهر کابل فاقد سنگر بندی است؛ در نتیجه انگلیسی‌ها این دروازه را منفجر کردند و حمله را آغازیدند. بعد از این شکست سپاهیان دوست محمد خان پراکنده شدند. در ششم اوت (۱۸۳۹) دروازه‌های کابل گشوده شد. ظاهراً "سلطنت را شجاع شاه بعهدده گرفت ولی در باطن قدرت اصلی در دست مکانات، فرمانده انگلیسی بود تمام هزینه‌های افغانستان از خزانه هند تأمین میشد.

بنظر میرسید که فتح افغانستان حتمی و تمام شده است. بهمین جهت تعداد زیادی از نفرات ارتش به هند بازگشتند. اما افغان‌ها بهیچ وجه رضایت نمیدادند که زیر حکومت "فرنگی‌های کافر" قرار بگیرند. در طی سال‌های ۱۸۴۰ و ۱۸۴۱ مردم در سرتاسر افغانستان دست به عصیان زدند. لشکریان انگلیسی - هندی سیبایستی پیوسته از گوشه‌های به گوشه دیگر کشور اعزام میشدند. با وجود این مکانات اعلام کرد که این وضع از ویژگی‌های عادی جامعه افغان است و به لندن نوشت که همه چیز بر وفق مراد است و قدرت شجاع شاه در حال استحکام مییابد. بدینسان به اعلام خطرهای نظامیان و سایر نمایندگان سیاسی انگلیس ترتیب‌اثر داده نمیشد. در اکتبر ۱۸۴۰ دوست محمد خان تسلیم انگلیسی‌ها شد و سپس به هند اعزام گشت. تا تابستان ۱۸۴۱ هر گونه جنبشی سرکوب شد. در حدود ماه اکتبر

مکناتن به سمت فرماندار بمبئی منصوب شد و در نتیجه خود را، بهمراهی سپاهی، برای بازگشت آماده کرد. در همین هنگام بود که توفان برپا شد. اشغال افغانستان سالیانه ۱۲۵۰۰۰۰ لیور استرلینگ برای خزانه‌داری هند هزینه ایجاد میکرد. (برای برقراری تسلط) میبایستی ۱۶۰۰۰ نفر مرد جنگی انگلیسی - هندی، با ضافه سپاهیان شجاع شاه و نیز ۳۰۰۰ نفر دیگر را در سند و گردنه بولان به حال آماده‌باش نگه میداشتند. هزینه‌های سلطنتی شجاع شاه، پرداخت حقوق و مقرری کارمندان و تعام مخارج دربار و حکومت از خزانه هند تأمین میشد. رؤسای قبایل، در قبال حفظ آرامش و احترام از آشوب، مقرری مخصوصی میگرفتند؛ یا بمعنی دیگر انگلیسی‌ها آن را بحساب خزینه هند خریده بودند. به مکناتن اطلاع داده شد که پرداخت چنین هزینه هنگفتی امکان ندارد. مکناتن در پی چاره‌جویی برآمد و تصمیم گرفت که بارهزینه را با تقلیل مقرری رؤسای قبایل سبک کند. تا آن موقع رؤسای قبایل بطور پراکنده، جدا سرانه و بدون هماهنگی بر علیه مهاجمان می‌جنگیدند؛ مکناتن با این تصمیم به وحدت رؤسا کمک کرد و در نتیجه آنان باهم متحد شده توطئه قتل عام انگلیسی‌ها را چیدند. در این هنگام نفرت افغان‌ها از سلطه انگلیسی‌ها به نهایت رسیده بود.

فرماندهی سپاه انگلیسی در کابل را ژنرال الفین استون بعهده داشت که پیرمردی بود نقرسی، بی‌تصمیم و ناتوان که مرتب دستورات ضد و نقیض میداد. اردوگاه سپاهیان از استحکامات لازم برخوردار بود ولی آن قدر بزرگ بود که نمیشد از دیوارهای آن مراقبت کرد تا چه رسد باین که با دشمن رویاروی مقابله شود. عملیات استحفاظی اطراف آن چنان ناقص انجام گرفته بود که بسهولت میشد با اسب از خندق‌ها و جان‌پناه‌های اطراف آن عبور کرد. علاوه بر این وضع اطراف اردوگاه ارتفاعاتی وجود داشت که از فراز آن تیراندازان باسانی میتوانستند داخل پادگان را نشانه‌گیری کنند. برای این که چنین وضع آشفته‌ای کامل شود تعام وسایل، تجهیزات، آذوقه و لوازم پزشکی در دو قلعه دیگری جا داده شده بود. درفاصله پادگان و مخازن آذوقه و تجهیزات باغ‌هایی وجود داشت که دور آن‌ها با دیوارها محصور بود و نیز قلعه کوچکی قرار داشت که در اختیار انگلیسی‌ها نبود. قلعه

.....

مقاله از مارکس و انگلس درباره ایران

.....

"بالاحصار" که در کابل قرار داشت پناهگاه خوبی برای تمام مدت زمستان می‌توانست باشد لیکن انگلیسی‌ها برای جلب رضایت شجاع شاه آن جا را بسربازخانه تبدیل نکرده بودند. در ۲ نوامبر ۱۸۴۱ شورش آغاز شد. خانه الکساندر برنز در شهر مورد حمله قرار گرفت و خود وی نیز بقتل رسید. ژنرال انگلیسی از خود عکس - العملی نشان نداد؛ عدم تنبیه طاغیان موجب اوج گرفتن طغیان شد. الفین استون که در اثر دستورات ضد و نقیض خود کاملاً سردرگم شده بود باز هم به پاشیدگی اوضاع میافزود. ناپلئون این وضعیت را در سه کلمه خلاصه کرده است: (بزربان فرانسه در متن اصلی) (Ordre, Contre-ordre de sordre)

"فرمان، ضد فرمان، آشوب" حتی در آن وضعیت نیز قلعه "بالاحصار" را اشغال نکردند. چند گروهانی که برای مقابله با شورشیان فرستاده شده بود توسط آنان تار و مار شدند و در پی آن افغان‌ها دل و جرأت بیشتری یافتند. در ۳ نوامبر شورشیان قلاع نزدیک بیادگان را اشغال کردند. در ۹ نوامبر ۱۸۴۱ محل آذوقه و مهمات (فقط توسط ۸۰ نفر پاسداری میشد) بتصرف افغان‌ها درآمد. بدینسان انگلیسی‌ها به گرسنگی دچار شدند. روز ۵ نوامبر الفین استون با افغان‌ها وارد مذاکره شد تا شاید با پرداخت پولی جواز عبور و بازگشت از افغانسان را بگیرد. در واقع از واسطه نوامبر، در اثر بی‌تصمیمی و بی‌لیاقتی الفین استون، سپاهیان وی، اعم از اروپائی و غیراروپائی، روحیه خود را چنان باختند که یارای مقابله با افغان‌ها را در میدان کارزار نداشتند. مذاکرات آغاز شد و موقعی که مکانات با رؤسای افغان مشغول گفتگو بود بقتل رسید. در این هنگام اندک اندک زمین را برف میپوشانید و مواد غذایی کمیاب میشد. بالاخره در اول ژانویه (۱۸۴۲) قرارداد تسلیم بامضاء رسید. کلیه موجودی خزینه که برابر با ۱۹۰۰۰۰۰ لیور استرلینگ بود میبایستی به افغان‌ها تحویل داده میشد؛ در ضمن انگلیسی‌ها مبلغ ۱۴۰۰۰۰۰ لیور استرلینگ را نیز بعنوان قرض پذیرفتند. تمام توپ‌ها و دیگر سلاح‌ها، بجز ۶ قبضه توپ ۱۴۲ میلیمتری و سه قبضه توپ ۷۱ میلیمتری کوهستانی، میبایستی تحویل داده میشد. انگلیسی‌ها میبایستی خاک افغانسان را کاملاً تخلیه میکردند. رؤسای قبایل قول دادند که حمل مواد غذایی و حیوانات باربر را تضمین کنند. روز ۵ ژانویه

انگلیسی‌ها عقب‌نشینی خود را آغاز کردند. تعداد آنان ۴۵۰۰ نفر نظامی و ۱۲۰۰۰ نفر غیرنظامی بود. کافی بود که حمله‌ای صورت گیرد تا نظامیان و غیرنظامیان درهم آمیزند و هرج و مرج جبران‌ناپذیری پدید آورند و مقاومت را غیرممکن سازند. در اثر سرما و کمبود مواد غذایی انگلیسی‌ها دچار همان سرنوشتی شدند که ناپلئون بهنگام عقب‌نشینی از مسکو شد. با این تفاوت که بعوض قزاقان که از دور با احترام شاهد عقب‌نشینی ناپلئون بودند، در این جا تیراندازان چیره‌دست افغانی برفراز کوه‌ها قرار می‌گرفتند و با تفنگ‌های دورزن خود روزگار را بر انگلیسی‌ها تیره می‌ساختند. رؤسائی که قرار تسلیم را امضاء کرده بودند نه می‌خواستند و نه می‌توانستند از عملیات ایلات کوه‌نشین جلوگیری کنند. گردنه کرد - کابل به گورستان تمام ارتش و اجساد ضعیف آنان تبدیل شد. ۲۰۰ نفر اروپائی که توانستند از این جا جان بدر برند در گردنه جاق - دلک نابود شدند. تنها یک نفر طبیب بنام بریدن (Brydon) توانست خود را به جلیل آباد برساند و وقایع را تعریف کند. افغان‌ها بسیاری از افسران انگلیسی را بعنوان اسیر زندانی کرده بودند. گردان "سیل" از جلال آباد پاسداری میکرد. پیشنهاد تخلیه این شهر که برفراز کوه قرار داشت رد شد. در قندهار نجات نیز همین کار را کرد. غزنین، بدون کوچکترین مقاومتی، تخلیه و تسلیم شد. افراد غیر اروپائی و غیر بومی از فرط سرما در سربازخانه تلف شده بودند.

همزمان با انتشار خبر مصیبت بار کابل مقامات مرزی انگلیسی که قصد داشتند قوای امدادی بیاری سپاهیان مفیم افغانسان بفرستند لشکریان خود را در پیشاور متمرکز کردند. در اثر کمبود وسایل حمل و نقل و نامناسب بودن وضع افراد غیر بومی دسته دسته بیمار میشدند. در ماه فوریه ژنرال پولاک (Pollock) فرماندهی را عهده‌دار شد و در آخر مارس ۱۸۴۲ قوای تازه نفسی بیاری وی رسید. او از گردنه خیبر گذشته به کمک سیل در جلال آباد ساقب. ولی چند روز پیش از آن سیل سپاه افغان‌ها را کاملاً نابود کرده بود. لرد الین بورو (Ellenborough) که در این هنگام فرماندار کل هند بود دستور عقب‌نشینی ارتش انگلیسیان را صادر کرد. لیکن نات و پولاک بی‌بانه فقدان وسایل حمل و نقل از اجرای دستور خودداری کردند. بالاخره در آغاز ماه

ژوئیه (۱۸۴۲) افکار عمومی در هندوستان لرد الن بورو را واداشت که برای بازیابی حیثیت و افتخار ارتش انگلیس اقدام کند. لذا وی اجازه پیشروی از قندهار و جلال - آباد را بسوی کابل صادر کرد. نا اواسط ماه اوت پولاک و نات انتقالات نظامی خود را با هم هماهنگ کردند و روز ۲۰ اوت پولاک پیشروی بسوی کابل را آغاز کرد. در ۲۳ اوت وقتی که به گندمک رسید یکی از سپاهیان افغانها را شکست داد و با گذر از تنگ جاق دلق به نیروهای متمرکز دشمن حمله برد و آنها را در ۱۳ سپتامبر مغلوب کرد. وی میخواست روز ۱۵ سپتامبر در کنار تزیین Tezeen، در زیر حصار کابل، اردو بزند. همزمان با این عملیات نات شهر قندهار را تخلیه کرده در هفتم اوت با تمام نیروهای خود روی به غزنین آورده بود. روز ۳۰ اوت پس از درگیریهای کوچکی او توانست یک سپاه عظیم افغانها را شکست فاحشی دهد و غزنین را که در ششم سپتامبر رها شده بود بتصرف درآورد و استحکامات آن را ویران سازد. پس از شکستن خط دفاعی افغانها در قرارگاه مستحکم الیدن در ۱۷ سپتامبر نات خود را به نزدیکی کابل رسانید و بیدرنگ با پولاک ارتباط برقرار کرد. مدتی پیش از این وقایع شجاع شاه بدست یکی از رؤسای قبایل ازپای درآمده بود و از آن هنگام بعد دیگر حکومت بسامانی در افغانستان وجود نداشت. هرچند که اسما "فرزند وی بنام فاتح جنگ عهده دار سلطنت بود. پولاک هنگام سواره نظام را برای آزاد ساختن زندانیان به شهر کابل اعزام داشت. لیکن زندانیان پیش از رسیدن آنها توانسته بودند با رشوه دادن به زندانبانان از زندان بگریزند. در وسط راه با سواران پولاک مصادف شدند. انگلیسیها برای انتقام بازار کابل را در هم کوبیدند و سربازان بخشی از شهر را بتاراج بردند و تعداد زیادی از مردم را کشتند. ۱۲ اکتبر انگلیسیها کابل را ترک کرده از راه جلال آباد و پیشاور به هند بازگشتند. فاتح جنگ که وضع خود را امیدبخش نمیدید بدنبال آنان راه افتاد. در این موقع انگلیسیها دوست محمدخان را از زندان آزاد کرده به افغانستان بازگرداندند. بدینسان بود که اقدام انگلستان برای تحمیل امیری به افغانها بی پایان رسید.

این مقاله در حدود ۱۰ اوت ۱۸۵۷ توسط فردریک انگلس نوشته شد و در جلد

اول نیو امریکن سیکلوپدیا، بتاريخ ۱۸۵۸ انتشار یافت.

.....

مقاله از مارکس و انگلس درباره ایران

.....

فهرست اسامی :

احمد شامدورانی

(۱۷۷۳ - ۱۷۲۴) ، مؤسس سلسله دورانی و بنیاد گذار دولت افغانستان .

الکساندر اول

(۱۸۲۵ - ۱۷۷۷) ، امپراطور روسیه (۱۸۲۵ - ۱۸۰۱) ، تحصیل کننده قرار داد گلستان .

الن بورو ، ادوارد لو ، لرد

(۱۸۷۱ - ۱۷۹۰) ، سیاستمدار انگلیسی ، عضو حزب توری ، فرماندار کل هندوستان (۱۸۴۴ - ۱۸۴۲) ، نخستین لرد دریاداری (وزیر دریاداری) رئیس دفتر نظارت بر امور هندوستان (۱۸۵۸) .

الیس ، هنری .

(۱۸۵۵ - ۱۷۷۷) سیاستمدار انگلیسی ، وزیر مختار (۱۸۱۵ - ۱۸۱۴) . سفیر انگلستان در تهران (۱۸۳۶ - ۱۸۳۵) .

اوکلند جرج آدن

(۱۷۸۴ - ۱۸۴۹) ، سردار سیاستمدار انگلیسی از حزب ویگ ، فرماندار کل هندوستان
(۱۸۳۶ - ۱۸۴۲) .

الفین استون ، مانت استوارت

(۱۷۷۹ - ۱۸۵۹) ، فرماندار بمبئی (۱۸۲۷ - ۱۸۱۹) ، مؤلف "تاریخ هند" .

ویلیام جرج کیث

(۱۷۸۲ - ۱۸۴۲) ژنرال انگلیسی ، در ۱۸۴۱ فرمانده سپاه انگلیسی در افغانستان
در ۱۸۴۱ .

برنز ، الکساندر

(۱۸۰۵ - ۱۸۴۱) افسر انگلیسی در جنگ‌های (۱۸۴۲ - ۱۸۳۸) ، مشاور سیاسی
ستاد انگلیسی‌ها در کابل .

برایدون ، ویلیام

(۱۸۱۱ - ۱۸۷۳) ، پزشک نظامی انگلیس در جنگ‌های (۱۸۴۲ - ۱۸۳۸) افغانستان
وانگلستان .

باروت ، آدولف

(۱۸۰۳ - ۱۸۷۰) ، سیاستمدار فرانسوی ، کنسول کل در مصر در سال ۱۸۴۵ .

.....
۵۰ مقاله‌ها از مارگس وانگلس درباره ایران
.....

پالمرزتون هنری جان تمپل

(۱۷۸۴ - ۱۸۶۵)، شخصیت دولتی انگلستان، عضو حزب توری، سپس از سال ۱۸۲۰ یکی از رهبران جناح راست، وزیر امور خارجه (۱۸۵۱ - ۱۸۴۶)، وزیر کشور (۱۸۵۵ - ۱۸۵۲).

جونز هارت فورد

(۱۸۴۷ - ۱۷۶۴)، سیاستمدار انگلیسی و وزیر مختار در تهران (۱۸۱۱ - ۱۸۰۷).

پولاک، جورج

(۱۸۷۲ - ۱۷۸۶)، ژنرال و سپس فیلد مارشال انگلیسی، در سال ۱۸۴۲ فرماندهی عملیات نظامی انگلیسی را بر علیه افغان‌ها عهده‌دار بود.

دوست محمد

(۱۸۶۳ - ۱۷۹۳)، امیر افغانی (۱۸۲۹ - ۱۸۲۶) و (۱۸۶۳ - ۱۸۴۲).

رانجیت سینگ

(۱۸۳۹ - ۱۷۸۰) پادشاه پنجاب (۱۸۳۹ - ۱۷۹۷).

رولینسون، هنری، کرس، ویکی

(۱۸۹۵ - ۱۸۱۰)، مورخ انگلیسی، مستشرق، افسر انگلیسی مأمور در ایران، عضو شورای هند و سفیر انگلستان در تهران (۱۸۶۰ - ۱۸۵۹).

.....

.....

سمیونیک، ایوان، استیانوویچ

(۱۷۹۲ - ۱۸۵۵)، ژنرال روسی، سفیر روسیه در تهران (۱۸۳۹ - ۱۸۳۲).

استراتفوردرد کلیف

(۱۷۸۶ - ۱۸۸۵) سیاستمدار انگلیسی، سفیر انگلستان در استانبول (۱۸۴۱ - ۱۸۵۸).

سیل، روبرت هنری

(۱۷۸۲ - ۱۸۴۵)، سرهنگ انگلیسی، درگیر در جنگ‌های افغانستان و انگلستان

(۱۸۳۸ - ۱۸۴۲).

شجاع شاه

(وفات ۱۸۴۲)، سلطان افغانی دست‌نشانده انگلیسی‌ها (۱۸۰۹ - ۱۸۰۳) و

(۱۸۳۹ - ۱۸۴۱).

فرخ خان

سیاستمدار ایرانی؛ امضاءکننده قرارداد ۱۸۵۷ و وزیر مختار ایران در لندن ۱۸۵۷.

فتح علی شاه

(۱۷۶۲ - ۱۸۳۴) شاه ایران (۱۷۹۷ - ۱۸۳۴).

فاتح خان

(وفات در سال ۱۸۱۸) وزیر محمود شاه افغانی .

فاتح جنگ

فرزند شجاع شاه . در سال ۱۸۴۲ بعدت چند ماه عهده دار سلطنت شد .

کامران

فرزند محمود ، شاه افغانستان و نایب السلطنه هرات از ۱۸۲۹ .

کین جان

(۱۸۴۴ - ۱۷۸۱) ، ژنرال انگلیسی ، در سال ۱۸۳۹ فرماندهی ارتش انگلستان را در طی جنگ با افغان ها بعهده داشت .

گاردان ، کلود ، ماتیو

(۱۸۱۷ - ۱۷۶۶) ژنرال و سیاستمدار فرانسوی . در جنگ های ناپلئون اول شرکت کرد و در سال ۱۸۰۷ بعنوان مستشار نظامی ، سیاسی با ایران اعزام شد .

گرونیوس هوکو

(۱۶۴۵ - ۱۵۸۳) ، عالم و وکیل مشاور هلندی و یکی از بانیان تئوری بورژوازی حقوق بشر .

مکناتن ویلیام هی

(۱۸۴۱ - ۱۷۹۳) سیاستمدار انگلیسی، وزیر مختار در دربار گایل (۱۸۴۱ - ۱۸۳۸) و یکی از مسببین جنگ افغانستان و انگلستان.

مکنیل جان

(۱۸۸۳ - ۱۷۹۵)، سیاستمدار انگلیسی، وزیر مختار در تهران (۱۸۴۲ - ۱۸۳۶).

محمود

(وفات ۱۸۲۹)، شاه افغانستان (۱۸۰۳ - ۱۸۰۰) و (۱۸۱۸ - ۱۸۰۹) سپس نایب السلطنه هرات.

ملکم جان

(۱۸۳۳ - ۱۷۹۲)، سیاستمدار انگلیسی و مأمور شرکت هند شرقی، وزیر مختار انگلستان در تهران (۱۸۰۱ - ۱۷۹۹)، (۱۸۰۹ - ۱۸۰۸) و ۱۸۱۰. فرماندار بمبئی (۱۸۳۰ - ۱۸۲۶)؛ مؤلف آثار مختلف درباره هندوستان.

مینتو ژیلبرت الیوت

(۱۸۱۴ - ۱۷۵۱) لرد و سیاستمدار انگلیسی از حزب ویک، وزیر مختار انگلستان در وین (۱۸۰۱ - ۱۷۹۹)؛ فرماندار کل هندوستان (۱۸۱۳ - ۱۸۰۷).

میری چارلز اوگوسٹ

(۱۸۹۵ - ۱۸۰۶) ، سیاستمدار انگلیسی ، کنسول کل در مصر (۱۸۵۲ - ۱۸۲۶) /
وزیر مختار در دربار ایران (۱۸۵۹ - ۱۸۵۴) .

نادر قلی خان

(۱۷۴۷ - ۱۶۸۸) ، شاه ایران در سال های ۱۷۳۹ - ۱۷۳۸ به هندوستان یورش برد .

نولان لوئیس ادوارد

(در حدود ۱۸۵۴ - ۱۸۲۰) ، افسر انگلیسی مأمور خدمت در هندوستان ، در جنگ های
کریمه نیز شرکت کرد و کتاب های متعددی درباره سوار نظام نوشته است .

نات ویلیام

(۱۸۴۵ - ۱۷۸۲) ، ژنرال انگلیسی ، در جنگ های افغانستان و انگلستان شرکت کرد
(۱۸۴۲ - ۱۸۳۸) .

نیکلای اول

(۱۸۵۵ - ۱۷۹۶) ، امپراطور روسیه (۱۸۵۵ - ۱۸۲۵) ، تحمیل کننده قرارداد
ترکمانچای .

منابع:

Marx-Engels, Textes sur Le colonialisme, Edition en
Langues Etrangères, Moscou.

M. Rosenthal and P. Yudin ed.,
Dictionary of Philosophy, Progress
Publishers, Moscow, 1967 pp. 140-142
268 70

www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com

MARX & ENGELS
5 ARTICLES
ON
IRAN